

خط تکلان میرزا محمد باقر

ایران

در طهران تخلص داشتند و این را در طهران  
 بسپرد و به دار سلوک و در کفن خود در طهران  
 غیر حضرت از تزلزلین غیر طریقت شده تزلزلین  
 سر در ارض معصوم دلورده رسیده و این  
 است حضرت معصوم در طهران بود و در کفن  
 در نجف قضای استغفار بسیار کرده اند و در کفن  
 میباید نیز که در کفن شکاف نه که در کفن  
 طاعت است و در کفن در کفن حاله که او در  
 لوح دائره توحید را در کفن تزلزلین است  
 در کفن که در کفن در کفن در کفن  
 خواهد بود و در کفن در کفن در کفن

خط عبدالبهاء یگسال پیش از مرگش

میدانیم هم امین ببالا که خیانت میکنند هم باقراف اما حاجی امین فوری را پرت قضیه را بافندی داد و او هم همان حربه نقض که بزرگترین چماق تکفیر بود بکار من برده لوح ذیل را که مدرك و شاهد تمام قضایاست

برایم فرستاده و ضمناً قسم که نشان دروغ است یاد میکنند که کسی بمن خبر نداده و این فراموشی خودم است مجملات من از ننگ اینکه مبادا لکه نقض بدامنم بچسبند و بگویند از چاه در آمده بچاله افتاده یعنی دست از دامن عباس برداشته به محمد علی توجه کرده برای يك مدت دیگر سکوت خود را ادامه دادم

### تبصره

چنانکه ملاحظه میشود یکی از تهدیدات صکه در این لوح از طرف عبدالیهها متوجه آواره میشود صحبت از چند زن است که گویا آنها در طهران سرأ مخالفت با بهائیت دارند برای اینکه عبدالیهها با آنها موافقت نکردند و گویا آنها فیما بین آواره و امین و باقر اف تفتین نموده اند پس باید دانست که این هم یکی از حیللی است که کشف آن بسی لازم است (مؤسس راهم در این لوح بخط خود (مأسس) نوشته تا شاهد غلط نویسی او و غلط گیری ما باشد !)

### منیره ایادی و حریت نسوان

پیش از اقامت نگارنده در طهران منیره ایادی که یکی از زنان مبلغه و مبلغ زاده و معزم اسرار عبدالیهها بلکه شریک کمپانی بهائیت بوده و هست هوای حریت نسوان بر سرش افتاده از عبدالیهها استیذان نموده اجازه بر اجرای آن یافته بود بدین مضمون که من با حریت نسوان چندان موافقم که خودم پیشقدم شده دختر خود رو حا خانم را بی حجاب بارو پافرستادم. مجلا با این اجازه افتندی محفل حریت در منزل ابن ابهر شوهر همان منیره که در آنوقت از برکت تبلیغ امر بهاء از هر دو چشم کور و خانه نشین شده بود تأسیس گشت. منیره خانم که زنی جوان بود و شوهری کور و پیر داشت این محفل را برای استفاده خود میخواست ولی بزودی زمام استفادات از دست او بیرون رفته چندانکه حتی بعضی زنان غیر بهائی جوان در آن محفل وارد شده در ترویج امر بهاء از او جلو افتادند و هم چنین چند مرد جوان که در رأس آنها مرد رشیدی واقع شده بود و باطبیع همه موافق بود در آن محفل عضویت یافتند و یکی از عادات آن مرد رشید این بود که در خواب فشار دندان (دندان گرچه) داشت. یکی از زنان اغیار (غیر بهائی)

که به‌وای رقابت با منیره بدان محفل عضویت یافته بود دختر همان بود که شرح رفتار سیاسی و گفتار دیپلماتی با عکس پدرش در فلسفه سوم بقلم آقای نیکو درج شده این خانم از ارث پدر طبع شمعی داشت و برای فشار دندان آن‌مرد زن پسند و بیت‌زنانه ذیل را سروده آن‌مرد را با خود موافق نمود

(دو بیت)

دل خونین من است اینکه همی میخاید رشته عمر منست این که همی میساید  
قدری آهسته بسوزانکه بودم مخزن حب تو که از فرط غرور هیچ ندانی ربه‌ورب!  
و نیز برای دلالت آن بزم رباعی ذیل را سرود و آن دلالت دختر دانی  
منیره خانم بود که محترم نام داشت ولی او را محترم (آتش بیار) لقب  
داده بودند.

(رباعی)

گفتم که بیا محترم اندر بر من بنشین و بگویی حرفی از دلبر من  
گفتا که گمان کنی که من آبادم مسانند تو بر بساد بود بشیادم  
بطوریکه ملاحظه میشود ابیات مذکوره ابیات زنانه است که بکلی  
از محسنات ادبی و حتی صحت شعر و قافیه تهی است فعیناً زنان بهائی و  
رئیس ایشان منیره بقدری بی‌هنر بوده و هستند که آن‌زن (غیر بهائی) در  
میان‌شان جلوه کرده در آن‌دک زمانی طرف حسادت منیره و رفیقانش واقع  
گشته حرکتی که بین پست‌ترین زنان فاجره معمول است بین ایشان شروع  
شد و یکدیگر را رسوا کرده برده از اعمال نهانه‌هم برداشتند و کار آن‌زمان  
بجائی کشید که دامن از آنها برچید و بهر طویلی در هجو بهاء و بهائیان  
خاصه منیره ایادی سرود و از ایشان کناره‌گزید ولی آن‌سوس که این کناره  
گیری پس از آنی بود که آن بیچاره از خانه و شوهر و زندگی بازمانده و  
حتی دختر شانزده ساله زیبای خود را فدای آن آمال نموده بود و آن‌دختر  
چندی هم بدرس تبلیغ من می‌آمد و از پدر و مادرش پنهان می‌داشت و بالاخره  
آن دختر بتریاک خود را کشت و کسی سبب آنرا ندانست ولی همین قدر  
معلوم شد که بعضی از زنان بهائی موجبات بدنامی او را فراهم کرده بودند  
و او از بیم رسوائی انتحار نمود. خلاصه پس از آنکه رسوائی از حد گذشت  
کسانی مانند باقراف و حاج امین را بورت بهر کزدادند که حالا دیگر بقای  
این محفل حریت صلاح نیست لذا فتدی اجازه که داده و تشویقاتی که کرده  
بود پس گرفت و بلعنی محفل را برچید که مفهوم آن این بود (من بدخلطی

کردم) و حضرت باقراف و امین بهتر از من میفهمند .  
و قتیکه نگارنده مقیم طهران شد چندی بود این بساط فصاحت بساط  
برچیده شده بود اما همین که من تصمیم گرفتم که بهر وسیله است از این همه  
مفسده که برای ملک و ملت و یا اقلاً برای اخلاق یکدسته مضر است جلو گیری  
کنم و چون از اول نمیشد بر خود رئیس حمله کرد و حمله بر افراد نیز بی  
ثمر و اثر و حتی از اخلاق نگارنده دور بود این بود که بطوریکه اشاره شد ریش  
امین را گرفتم و متدرجاً باقراف سرایت کرد و چون راپرتش بافندی رسید  
و خواست از کلیات نگارنده جلو گیرد دوی از تهدیدات خفیه باز کرد  
که از آنجمله تهدید به ازلیت و نقض بودیکی هم تهدید از زنان طهران یعنی  
چند زن پناحت این کدورت و اختلاف بین آواره و امین شده اند و مرادش  
یکی منیره مد گوره است و دیگری قدسیه اشرف که او هم از آمریکا آمده  
سر پرشوری داشت و قصه های بسیار هم از او دارم که کنونم مجال گفتن  
نیست . برآستی پس از وصول این لوح مرا حیرتی عجیب دست داد که  
اگر امر برافندی مشتبه شده کسیکه تا این درجه غافل باشد که نتواند بفهمد  
شجره اختلاف از کجا روئیده و بتوهمات دور و دراز بیفتد زنانی را که  
کمال موافقت با او دارند مخالف تصور کند و مردانیکه نهایت مخالفت با وی  
دارند موافق تصور ننموده اسرار منجر مانده منجر مانده را بقسمیکه در لوح او  
است بآن مخالفین بسیار دچگونه چنین کسی با اصلاح ذات البین میتواند موفق شد تا  
چهره سد با اصلاح امور ملا الخاقین؟ اگر امر بر او مشتبه نیست و عهد این راههای کج  
و موج را گرفته میخواهد سهوهایی که در اجازه دادن بزنان بد کردار برای  
تاسیس محفل حریت مرتکب شده بدین حرفها لابلای کند و بنمایاند که او با  
اعمال و آمال منیره و قدسیه و امثالهای موافقت نکرده و آنها دشمن او شده  
بین دوستانش تفتین میکنند باز چنین مفسدی چگونه لایق اصلاح کوچکترین  
امری از امور تواند بود ؟

مجملاً این اولین قدمی بود که نگارنده در مخالفت برداشته و از این

پس هر چه پیشتر رود بیشتر بر مفسد کار آگاه خواهد شد .

## فوت عبدالبهاء

نگارنده در طهران بود که عبدالبهاء عباس در سنه ۱۳۴۰ هجری  
فجائاً در گذشت در حالتیکه خودش و بستگان و اتباعش ابداً انتظار مردن

او را نداشتند و این مرگ بقدری بر همه و از همه بیشتر بر خودش ناگوار بود که از وصف خارج است زیرا او وعده‌هایی داده بود که یکی از آنها وفا نشد و بر مریدانش ناگوار بود که به بینند او مرد و خدا بیکی از مواعیدش اعتناء نکرد دیگر نمیدانست که مواعید سابقه‌اش هم مثل این مواعید بود او هر چه در دنیا گفت بر خلاف آن شد منتها چشم نبود که به بیند و گوش نبود که بشنود او وعده داد که امریکا داخل جنگ نمیشود شد - او وعده داده بود که مشروطه ایران برقرار نیگردد بسبب اینکه دست علماء در کار است برقرار شد - او وعده داده بود که محمدعلی میرزا پادشاه عادل و منصوص کتاب اقدس است و بهائین لازمست از او اطاعت کنند او ظالم و مخلوع و بی پایه از کار درآمد - او وعده داده بود که از خاندان قاجار سلاطین با اقتدار برخیزند و مخالفت ناصرالدین شاه را جبران نموده مروج بهائیت شوند نشدند و حتی منقرض گشتند او وعده داده بود که سلطان روس ملك الملوك گردد نشد او وعده داده بود ~~حکمه~~ روس برای ایران فکری دارد و انگلیس هم فکری دارد - خدا هم فکری دارد و مریدانش تعبیر میکردند که خدا یعنی عبدالبهاء و گمان میکردند او با امریکا یا آلمان یا دولت دیگر بند و بست دارد و فرداست که سلطنت ایران را بخوت یا برگزیدگان خود تخصیص میدهد ولی مرد و فکرش بجائی نرسید بلکه اصلا معلوم نشد که این خدا چه فکری داشته ؟ او وعده داده بود که بنام داردائل بدست اجانب افتد برای اینکه پدرش آن بانقطة الواقعة بین شاطی البحرین را تهدید کرده و آن یا ارض الروم نسبح فیک صوت الیوم گفته ولی نشد (در حالیکه عبارت هم از محمد بن طلحة استراق و تعریف شده زیرا اصل این عبارت از ابوسالم محمد بن طلحة شافعی است که میگوید در آثار قیامت - و تهدم حصون الروم و یصبح فی نواحیها الیوم) و بهاء آنرا در کتاب خود بدان صورت که ذکر شد آورده و عبدالبهاء محقق دانسته و حتی در جنگ بین المللی بین شوقی و تلامذه بیروت شرط و شرط بندی شده و حضرات خوشحالی بها کرده اند که داردائل فتح شد و عثمانیان از میان رفتند و پس از چند روز دروغ بودن آن و بور شدن شوقی معرز گشته باری با همه این وعده‌ها که در هر لوح و نوشته و برای هر شخص و جمع و در هر قضیه خصوصی و عمومی داده شده و عکس العمل آن بروز کرده بود باز گوسفندان منتظر بودند که چون عبدالبهاء وعده داده است که بعشق آباد

سفر کند و در مشرق الاذکار آنجا پیشنمازی نماید و وعده داده است که بیت‌العدل بسازد و گفته است تا بیت‌العدل بر پا نشود از دنیا نبروم و وعده داده بود که به هندوستان سفر نماید و بسیاری از این وعده‌ها داده بود لذا باید حتماً زنده بماند تا این مواعید مصداق یابد خصوصاً بعضی از آنها که بکلمه (هذا وعد غیر مکنوب) مصرح شده بود این بود که چون تب عارضش شد و طیب آمد و خدا را انجیکسیون کرد و یکشب کسالتش تخفیف یافت و شب دیگر بی‌خبر و خدا حافظی نکرده در راهسته پیش کرد و از عالم خاک بقول طهرانیان زد بچاک یارانش گریبان چاک کردند و بستگانش خاک بر سر ریختند که (بودی تو خدای حی و مردی آخر ای تازه خدا چرا جدائی کردی ؟) و عجب اینکه با انجیکسیون هم مخالف بود و بالاخره تن بآن در داد و چاره هم نشد و از این است که در خطاب بی‌مضی از مخالفین انجیکسیون که بطور اجبار با آن موافقت کرده اند رباعی ذیل گفته شده و ما مزاحاً برای تفریح خوانندگان درج میکنیم .

#### (رباعی)

یادت باشد که جامه‌ات در کردند يك عضو ز اعضای ترا تر کردند  
کردند بر او فرو یکی میل دراز هی گفتی سوخت هی فروتر کردند  
حالا چه دروغها باو بستند بماند خلاصه اینکه با این مرك ناگهانی  
دروغی نبود که انتشار ندهند و همه را منیره خانم عیالش که دختر يك سید  
نیچه ملای اصفهانی است و تمام حیلہ های آخوندی را بلد بوده و در نزد  
این آخوند متجدد استادتر شده انتشار میداد از آنجمله چیزی که بنحودم گفت  
این بود که سر کار آقا ده روز پیش از صمود ! فرمودند بشوقی افندی تلگراف  
کنید از لندن حرکت نماید و گر نه بجنارزه من هم نخواهد رسید ! من  
هم از روی سادگی و صداقت این دروغ او را از قول خودش در کتاب  
تاریخشان درج کردم ولی جزوہ اش که بعیفا رفت گویا همه اهل حرم بر  
منیره هجوم کرده بودند که این چه دروغی است که گفته اید لهذا او بمن  
نوشت که این جزوہ را عوض کنید و پنج لیره هم برای خرج آن بتوسط  
برادرش سید یحیی (۱) بمصر نزد من فرستاد و بر یقین من افزود که در هر

---

(۱) آن سید یحیی هم بقول سید محسن اساسی که از حیفا آمده و نقل کرده  
بود این ایام از کیش بها برگشته و شوقی امر با حباب داده که با او ملاقات  
نکنند و سید محسن هم از طرف محفل مأمور شده که دیگر قضیه را  
بازگون کند !!

قضیه دروغی میسازند اگر مدعی پیدا نشد انتشار میدهند و در اغنام دوز از مرکز مؤثر میشود و اگر مدعی پیدا شد آنرا منسوخ میسازند و اگر خیلی رسوا شد شانه خالی کرده مبلغ و مروج و واسطه را تکذیب میکنند چنانکه در قضیه معقل حریت نسوان کردند و هزاران نظیر آن هست که ذکرش موجب تطویل است .

اما غرض اصلی منیره خانم این بود که مخالفتی که بالوح بیت العدل بها کرده از دوش خود افکنده برگردن خود عبدالبهاء اندازد زیرا بهاء میگوید (قوله) در هر مدینه از مدائن ارض باسم عدل بیتی بناء کنند و در آن بیت علی عدد الاسم الاعظیم از نفوس ز کیه مطمئنه جمع شوند . . تا آنجا که میگوید و همچنین در نفوس و حفظ ناموس و تعمیر بلاد و السیاسة التي جعلها الله اسأل للبلاد و حرزاً للعباد ملاحظه کنند الخ و شاید این حرف بیت العدل در صدها موضع و موقع از قلم بهاء و عبدالبهاء تکرار شده و نیز تصریح بر تصرف در سیاست شده برخلاف آنچه میگویند مادر سیاست دخالت نداریم و عباس در بعضی الواح برای انصراف افکار و ابصار و اغفال اغنام و انام نوشته است که در سیاست دخالت نکنید !

### طرداً للباب یا طرداً للبهاء

شاید اغلب ندانند که (عدد البهاء) که در این لوح نوشته مقصود چیست پس باید دانست که عبدالبهاء یا الف همزه آخرش اگر گرفته شود مطابق حساب ابجد که یادگار عهد قیانوس است میشود ولی میرزا خدا نه (۹) را طوری استعمال کرده که بیقافیه نهانده است زیرا در ابتداء که میخواست خود را بهاء معرفی نماید و جرأت نداشت که تصریح کند و نمیدانست که همزه بهاء هم معدود است دو و پنج و یک را باین صورت امضاء میکرد (۱۵۲) دو کنایه از باء و پنج کنایه از هاء و یک کنایه از الف یعنی (بها) بدون همزه و گذشت از اینکه این امضاء رومی بدین صورت دو و پنج و یک خوانده نمیشود بلکه یکصد و اینجاه و دو خوانده میشود و از موضوع و منظور بهاء نیز خارج میگردد بعلاوه غلطهم هست که همزه بهاء را حذف کنیم چنانکه خودشان هم نتوانستند حذف کنند و بالاخره قائل شدند که باید حساب شود ولی عجب در این است که یکدفعه دو و پنج و یک راجع کردند شده در حالتیکه همه آدمها چون ۲ و ۱۵ راجع کنند میشود هشت اما حضرات آن سه عدد را از زیر الواح برداشته حاصل جمعش که بقیه

ایشان نشد بردند بر بالای منشاء آت و منشاء افتخار خود کردند و حتی سردرخانه و مغازه را بعدد نه تزیین نموده متبرک میدانند ؟ و خودش آنرا منشاء اعداد قرار داده مدار دین خود را بر آن نهاده امنای بیت العدل را هم نه نفر قرار داده تا از تعادل با اسم خودش خارج نباشد و اخیراً منشاء افتخار یکی دو مغازه شده که بدون تناسب عدد (نه) را بر آن نصب کرده اند در حالتیکه در عدد خصوصیتی نیست و اگر باشد باید (بز) و (جو) نیز مبارک باشد که در عدد (نه) است

### عجیبتر از نه «۹» نوزده «۱۹»

عدد نوزده از مخترعات باب است و بهائیان حتی صدق زن آنرا بر روی آن عدد قرار داده در شهرها نوزده مثقال طلا و در دهات نوزده مثقال نقره معین کرده تجاوز آنرا از پنج مرتبه که نود و پنج عدد است جایز نمیدانند و همچنین عدد شهر را که باب بر نوزده ماه و ماه را بر نوزده روز قرار داده بطوری نزد اهل بهاء مقبول افتاده که بدان افتخار میخمایند ولی ما یقین داریم که فلسفه آنرا نمیدانند و شاید تنها بهاء و عبدالبهاء این فلسفه را دانسته اند که با وجود استقلالی که هوس داشته و بسیاری از نصوص کتاب بیانرا کأن لم یکن انگاشته اند از این یکی دل برداشته و اخیراً تقویم بهائی بر شهر نوزده گانه همه ساله طبع و نشر میشود ؛ فلسفه نوزده ماه و نوزده واحد بیان که واحد بر نوزده بایست و نوزده مثقال سیموزر در مهرزن و سایر اعداد نوزده همه و همه برای اینست که خود را طرفدار مسیحیت شمرده دین خود را از مآثر قرن نوزدهم مسیحی قلمداد کرده باشد . اما اگر فلسفه نوزده پرستی این باشد باز لازم نمینمود که يك چنین تقسیمات رکیک بی معنی برای روز و ماه فرار داده خود را در نظر دانشمندان بلکه کودکان سبقتخوان مفتضح سازند چه این تقسیم بقدری غلط است و بی معنی است که بهر جای آن نظر کنیم رکاکتی را در بردارد ؛ زیرا اگر مقصود شهر قمری باشد که بدیهی البطلان است بسبب اینکه قمر را مدار معینی است که هر ماه بسی بایست و نه روز هلال و محاق آن در آسمان و زمین محقق گشته حسابش برای عارف و عامی یکسان و بعین عیان مشهود خاص و عام است . پس بدیهی است که این تقسیم را شمسی قرار داده آنهم اتفاقاً غلط است زیرا سیر شمس هم در بروج دوازده گانه (حمل و ثور الخ) مسلم و محقق و تغییر ناپذیر است و آنهم برسی و بیست و نه روز



منقسم است پس این تقسیم نوزده گانه از راه شمسی هم خطاست حتی در این تقسیم نوزده گانه طوری هم نیست که در سال خمسۀ مسترقه قدیم از میان رفته باشد و ۱۹ ماه متضمن تمام ایام که تقریباً سیصد و شصت و شش روز است باشد بلکه نوزده ماه نوزده روزی سیصد و شصت و یکروز میشود و پنج روز زائد آمده در نتیجه خود باب هم ناچار شده که اسمی برای آن پنجروز پیدا کند و آنرا ایام هاء و ایام زائد نام نهاده با اینکه باید آن ۵ روز مغضوب میرزا خدا واقع شده باشد که از عداد شهور معزول و اخراج شده بالعکس مورد مرحمت شده میرزا آن را ایام عطا و فیض قرار داده؛ پس تا اینجا معلوم کردیم که هنری از این شهور و ایام و تقسیمات باب و بهاء بر وزن کرده حتی بقدر تقویم نویسهای ایران که توانستند خمسۀ مسترقه را در ماههای فروردین و اردیبهشت الخ مستهلک کرده ششماه را سی و یکروز و ۵ ماه راسی روز و یکماه را ۲۹ روز قرار داده حساب روزهای سال را بی کم و زیاد بدست مردم دهند این میرزا خدا و مبشر با مکنذبش باب آنقدر هم نتوانسته اند از اوحیه و الهامات آسمانی (یا زیر زمینی) بهره ببرند برسانند اما از این بیعت دقت شود که نه تنها فیضی از این ایام و شهور و تقسیمات نوزده گانه عاید نشده بلکه یک ضررهای خیلی بدور کا کتهای خیلی شدید متوجه این تقسیمات است که ذیلا اظهار میشود

آیا باید رعایت فصول رابعه (بهار) تابستان پاییز زمستان در این شهور نوزده گانه که گفتیم شمس است شده باشد یا نه؟ اگر باید چهار فصل تمام و ادار است رعایت شده باشد بقدری حساب ماههای نوزده گانه غلط و نارسا است که مافوق آن متصور نیست؛ زیرا در فصل آن عبارتست از نه ماه و نیم که نیم ماه آنهم نه روز نیم است و اگر این دو فصل را هم تقسیم کنیم بر دو فصل دیگر هر فصل آن عبارت میشود از چهار ماه و سه ربع ماه بهائی؛ و چون هاء هم نوزده روز است سه ربع ماه قابل تقسیم نیست چه اگر ماه بیست روز بود سه ربعش پانزده روز میشد ولی درین نوزده روز است تقسیم سه ربع آن میرود روی ساعت و دقیقه و ثانیه و آن و باز هم تقسیم صحیح از آن بیرون نمآید با این فلسفه و تقسیمات عجیبه آقای میرزا خدا سخن مبشر یا مکنذب خود (حضرت باب) را ترویج نموده و سال را بر نوزده ماه و ماه را بر نوزده روز تقسیم کرده

آری فقط میتوانیم گفت که چون دعای سحرانه از انجمنه اسلامی است

مشمول بر اسماء مقدسه الهیه است که اولش بهاء (ولی نه ربها) و آخرش علی و اعلی (ولی نه رب اعلی) است آقاییان آن اسامی را گرفته و بر روی آنها تقسیمات سال و ماه و ایام را ساخته ماهها را بدینگونه موسوم کرده اند که اینهم يك معایب دیگر را در بر دارد که یکی از آنها استراق ادب است (دزدی) و دیگر ایرانی را مجبور ساختن بر استعمال کلمات عربی و دیگر اطالة سخن آنها بیپوده بطوری که در جدول ذیل شناخته شد.

و عجیبتر از همه اینکه عین آن اسماء که برای ماهها قرار داده اند برای روزها همان را معین کرده اند و آنقدر قریبه و ذوق نبوده که اسامی دیگری پیدا شده باشد! و نتیجه این شده که ملاحظه میشود

### جدول ماههای نوزده گانه بهائی!

- ۱ - شهر البها ۲ - شهر الجمال ۳ - شهر الجلال ۴ - شهر العظمة  
 ۵ - شهر النور ۶ - شهر الرحمة ۷ - شهر الکلمات ۸ - شهر الکمال ۹ -  
 شهر الاسماء ۱۰ - شهر العزة ۱۱ - شهر المشية ۱۲ - شهر القدرة ۱۳ - شهر العلم -  
 ۱۴ - شهر القول ۱۵ - شهر المسائل ۱۶ - شهر الشرف ۱۷ - شهر السلطان ۱۸ -  
 شهر الملك ۱۹ - شهر العلاء

۵. چنین روز اول هر ماه بوم البهاست و دوم بوم الجمال الی آخر و خنده دار تر اینکه عدد سال را هم باید بحساب ابجد حروفی را پیدا و ترکیب کرد و آنسال را بدان حروف مرکبه نامید! مثلاً امسال که ما بتالیف این کتاب مشغولیم سال نودم از طلوع باب است! (یعنی نود سال است که بابر بعضی از خدایان روی زمین مبعوث کرده و سرأ و جهرأ او را و گاهی جانشین او ازل را در قبریس و گاهی موعود مصنوعی کتاب او (بها) یا من یظهر الله ساختگی را در عکا مدد داده اند تا امروز که از پانزده هزار نفر مومنین دوره باب بهشت نه هزار نفر مومنین بهاء متنازل شده اکنون که سال نودم است باید عدد نود را از ترکیب حروف هجائیه بحساب جمل پیدا کرد فرضاً (سل) آری امسال سال سال اهل بهاست پس باید امروز که روز ۲۵ آبانماه است از سال ۱۳۱۰ شمسی و روز ششم است از شهر رجب ۱۳۵۰ قمری میشود روز ۲۴۱ از سال حاضر و مطابق میشود با روز سیزدهم از ماه دوازدهم بهائی باید بنویسیم

تحزیرا فی بوم العلم من شهر القدرة من سنة السل من سنین البیان! اما چون بهائی نیستیم مینویسیم (۱۰۸۲۵) یا اگر مسلمانان متعصب باشیم

مینویسیم (۶ شهر رجب ۱۳۵۰) اکنون خوب فکر کنید به بینید آقایان باشر و بهاء در همین تاریخ و تقویم ما چه کرده اند؟! و باز هم با سهولتی که من حساب را بدست شما داده ام نیست من دوسه ساعت چندین تقویم را آورده و از روی آنها روز و ماه بهائی را با زحمت تطابق با آنها پیدا کرده عربی هم بلد بوده ام و بدان شکل دراز چون روده . . . بیرون آورده در معرض نمایش گذارده ام ولی خدا نکند کسی يك تقویمی از تقویم آدمهای دنیا را نداشته باشد یا با الفاظ عربی آشنا نباشد در آن صورت اگر شماسه روز بنشینید برای پیدا کردن اسم یکروز از روزها و یا ماهها و سالهای بهائی عاقبت موفق نخواهید شد. اگر باور ندارید بنم الله بالبدیهه بگوئید یوم الکمال من شهر العظیم من سنة البول - روز چندم از ماه چندم و از سال چندم از ظهور بهاء بوده است؟ و چگونه میتوان آنرا با ماه و سال مسیحی یا اسلامی تطبیق داد؟

اینجاست که باید باور کنیم که میرزا خدا جز عداوت با ادبیات و تاریخ و اخلاقیات و همه مقدرات بشر عموماً و ایران خصوصاً هیچ کاری نداشته فلانة الله علی کل من بدء بالسرفة والبدعة و ختم بالعيلة و الخدعة

### عقبه ششم

#### خصائص شوقی افندی

شوقی افندی در ماه رمضان ۱۳۱۴ هجری از ضیائییه خانم دختر بزرگ عبدالبهاء متولد شده و با داشتن ماه و سال و تقویم مخصوصی که اشاره شد تا کنون نتوانسته اند روز ولادت او را در میان شهر و سنین بهائی پیدا کنند لذا بهمان شهر رمضان اسلامی و سال هجری قناعت کرده اند شوقی افندی از قد و قامت و چشم و صورت و جهاً من الوجوه شباهت پدرش میرزا هادی شیرازی ندارد و از هر حیث خصوصاً از چشم شباهت کامل بهاء و عبدالبهاء دارد سرمایه بهاء و عبدالبهاء فقط همان چشم فتان بود که ادباء آنرا توصیف کرده اند و مخصوصاً چشم بهاء و عبدالبهاء مطابق این شعر عرب بود (بیت)

عیون عن السعیر المبین تبین تا آنجا که میگوید مراض

صباح ناعسات یواقط الخ

ناعسات چشم نیم خواب را گویند و اگر در چشم بهاء از روی عکسی که در فلسفه نیکو طبع شده و سیاه قلم عربیانی که در این کتاب است نظر کنید

معنی ناعسات زامیابید اما آیا این چشم کافی است برای خدائی او؟ ابدأ  
زیرا هزاران دختر عرب و پسر عجم با چنین چشمی دیده شده و دارای هیچ  
خصوصیت دیگر نبوده‌اند مانند بهاء و عبدالبهاء فقط تفاوت در این است  
که کسان دیگر چشم ناعس خود را باعث بدبختی مردم نساختند و اینان  
ساختند و از این رو چشمهای ایشان را باید گفت اگر از آب تپه است  
بآتش فتنه پراست.

و بی آب خطاب نمود.

مجملاً شوقی وارث چشم و صورت و قد و قامت عبدالبهاء است نه میرزا  
هادی و این سخن است که ما در ایام معاشرت بایسان می‌گفتیم و لذت می‌بردند  
ولی امروز قطعاً از این حرف عصبی شده تصورات دیگر خواهند کرد  
و حال آنکه مقصد آنروز و امروز ما یکی بوده و هست.

مجملاً منبع اطلاعات مرحوم ابن‌اصدق ایادی که بر اثر همین حرفها  
قدری متفور حضرات بود میگفت والده شوقی افندی اطمینان داشت که  
پدرش عباس این فرزند دل‌بند را محروم نیگذارد و چند دفعه خواهش کرد  
که در حق او وصیت‌نامه بنویسد ولی افندی بآن مدار کمی که قبلاً بدست  
مریدان و مبلغین خود داده بود و با نفوس صریحه پدرش نمیتوانست خواهش  
این دختر را مجرا دارد و بدفع الوقت گذرانید از طرفی هم می‌ترسید که  
میدانی برای برادرش غصن اکبر باز شود و بآن وصیت و کتاب عهد  
صریح بهاء الله که غصن اکبر را بعد از اعظم منصوب کرده جولانی کند و  
لذا هر روز گوشزد مریدان می‌کرد که میرزا محمد علی غصن اکبر از  
امر بهاء مرتد و منحرف است و درباره او امید نداشته باشید.

بآن کینه شدیدی که میرزا عباس با برادر و برادرزادگان داشت  
این زمینه را خوب درست کرده و امر را بشما بر مریدان مشتبه ساخته  
بود که گویا میرزا عباس خودش معتقد و برادرش بی اعتقاد ببهاء است در  
حالتیکه هر دو بیک قسم باو معتقد بوده و پدر خود را یکسان شناخته بودند  
و هر دو میدانستند این خدا برای کدام خدا کار میکند.

اما مادر شوقی چون طفره پدر را دید مطابق ابن‌اصدق و چند تن  
دیگر از اقارب خودشان نشست بمشق الواح و شبیه نویسی بخط پدر و  
این یکی از فنون این عاقله بوده و هست که بر اثر نان مفت و بی کاری  
داهبا مشق الواح نویسی و انشاء و هیبه نویسی میکنند چنانچه دوازده سال

بهاء بمشوق آیات مشغول بوده تا از حیث خطا و انشاء مانند سید باب چیز بنویسد و چه بسا الواح و توقیعات باب را سکه بر ضرر خودشان بود معو کردند و چه بسیار الواح و آثار جعلیه که بخط و قریبه خود انشاء و تحریر و منتشر کردند و بر بایبانت بنام باب تعبیل نمودند نیز بعد از بهاء عبدالبهائیان این کار را نسبت بالواح پدرش انجام داد و حتی بعضی از الواح پدرش را پیهانه اینکه درمرکز لازم است طلبید و معو کرد و بعضی دیگر ساخت و بخرج اغنام داد و شوقی افندی هم از روز فوت عباس افندی تا کنون مشغول همین کار است و هر روز مینویسد بایران که الواح اصل را (آنها که بخط عبدالبهاء است) بفرستید باید درمرکز باشد و از آن جمله يك موقعی که چهل لوح اصل در آن بوده و حتی از جنبه مادی صدها تومان قیمت دارد بسبب تزیناتی که شده از مال شخص من دزدیده شده که مدارك تاریخی دارد و عجالاً او تصریح اسم سارق و واسطه آن که یکی از زردشتیان است خودداری میکنم و اگر بدست نیاید شاید بعداً به مراجعہ کنم .

و یکی از اشخاص که چندی در این کار شبیه نویسی بوده میرزا حبیب الله عین الملک است که در ابتدا منشی عباس افندی بود و همین که افندی دید خط او بقدری بخط خودش شبیه شده که نمیتوان تشخیص داد بر او غضب کرد و او را از خود دور ساخت و پدرش آغا محمد رضا قناد شیرازی واسطه شد تا گفتند توبه اش را قبول کرده ایم و نیز منشی دیگرش میرزا فیض الله صبغی است که سه سال منشی بود و بعد بر شبیه نویسی میکرد و این ایام از آنها روگردان شده حکایتها از تقلبات عباس افندی و عائله اش نقل میکند و شاید بیش از هزار نفر در طهرانند که در مجالس عدیده آن حکایات را از صبغی شنیده اند خلاصه او نیز خطش بر اثر شبیه نویسی بخط میرزا عباس شبیه است و نیز منشیان حضور که از آن جمله پسر های زین المقرین یعنی شیخ زین العابدین نجف آبادی باشند هم شبیه مینویسند هم شبیه انشاء میکنند چندان که تا مدتی پس از مرگ الواح صادره بانشاء ایشان بود و امضای خواهر افندی و رقه علیاء و هنوز هم نصف منشاء آن از ایشان است با امضای شوقی افندی و نیز شبیه نویسی بهائیان بخط مخالفین خود را از امور حتمیه است برای احتیاط خلاصه مادر شوقی افندی نشست بشبیه نویسی و در اواخر ایام چنان شده بود که احدی خط او و پدرش عباس را امتیاز نمیداد مگر اینکه خودداری داشت از اینکه خطش بدست

همه کس بیفتند یعنی مینوشت و همیشه چنانکه جدش بهاء را گفتند چرا این آیات که بر شما در بغداد نازل میشود بشط مبریزید گفت اینهم از فیوضات مساویهاست که سهم و نصیب ماهیان دجله است

## شوقی افندی ولی امر شد

وان امر الله کان مفعولا چهل روز از فوت افندی گذشت و ایام عزای منتهی گشت و هنگام شادی و دامادی شوقی رسید شوقی و اما ادریک ماشوقی همان شوقی که اگر تمام نسبتهای قبل از بلوغش با وجود شواهد و امارات کذب باشد امور بعد از بلوغش صدق و ثابت است زیرا صدها تلامذه بیروت که ناظر بوده اند حاضرند که بگویند او در بیروت تحصیل نمیکرد و تنها آرزویش این بود که در حوزه تیار بلیط فروش خانها باشد و تنها توجهش این بود که قلب خانمی را متمایل کرده با او بر قصد و بالاخره بر اثر اینگونه تحصیلات از امتحانات تحصیلیه مدرسه بازمانده ساقط و رفوزه شد و در دستش گال (جرب سودا) پدید گشت و تا مدتی معالجه میکرد و بادستکش چیر میگشت و اگر چه این را یکی بزوجهی افندی پسر خاله اش نسبت داد ولی منافاتی ندارد زیرا همه از خاندان عصمتند! شوقی و اما ادریک ماشوقی همان شوقی که در اکتفورد هم مانند بیروت موفق بدیپلم نشد و همان شوقی که رفیق کلاشش گفت چرا توجه در تحصیلات خود ندارید گفت تحصیل برای چیست؟ مقصود از تحصیل مدرسی حصول نان است و نان من بخته و آماده است! و همان شوقی که فقط یکبار در مجلس شانزدنفری لندن خواست صحبت کند مس روز نبرک و وسط نطقش برخاست و گفت عزیزم شوقی بنشین مردم میل ندارند حرفهای شما را بشنوند و خوابشان برده است و آن پیر زن هفتاد ساله رشته را از دست او گرفته خودش صحبت کرد - و همان شوقی که

گر نویسم شرح آن بیهود شود  
مثنوی هفتاد من کاغذ شود

همان شوقی از طرف لندن بنا یک خانم انگلیسی که میگفتند مامور خدمت آقا زاده است! وارد حیفا شد و بر کرسی خلافت بی چون و چرا فرونشست آری چون دنیا دنیای فورمالیته (ظاهر سازی) است فورمالیته را اینطور ترتیب دادند که چون هنوز دنیا اقتضای بیت العدل ندارد آقا این آقا زاده را جانشین کرده اند و او را ولی امر (همان ولی که ذکرش هم ممنوع بود) کرده اند و او را رئیس لایعزل بیت العدل قرار داده اند

(همان بیت العدل که دنیا اقتضای آنرا ندارد این آقا رئیس آن شده ا) و امر کرده اند که حقوق الله یعنی صدی نوزده مالیات بابی گری فقط بشوقی داده شود و تمام خانها و مدارس که با پول افراد خریده شده بملکیت او درآید چنانکه مدارس تربیت در آمد !

خلاصه بمجرد ورود بحیفا تلگرافاً این آواره را با فاضل مازندرانی میرزا اسدالله بحیفا طلبید و من چند روزی تأمل کرده شبی در منزل میرزا عبدالعسین نعیمی منشی اول سفارت انگلیس محظوظ داشتیم ایشان پرسیدند چرا با مرولی امر حرکت نمیکنید گفتیم حاجی امین تعد در تادیه پول خرجی دارد منم از مال خود اندوخته ندارم ایشان گفتند بولی امر الله را پورت دهید لهذا با هم تلگرافی تنظیم کرده روز دیگرش محرمانه بشوقی افندی مغایره کردیم پس از چند روز تلگرافی بحاجی امین رسید که وسائل حرکت آواره را فراهم کنید این تلگراف همه در بهائیان انداخت و معجزه بزرگی شد که شوقی غیب میدانسته که تامل آواره بر اثر تعدی امین است و فراموش نمیکنم که با نعیمی بهم نگاه میکردیم میخندیدیم و آن گوسفندان خدا اصرار بر حرف خود داشتند که عجب معجزه شده خلاصه بر اثر این معجزه که مسطوره تمام معجزات است از بابوبهاء و عبدالبهاء و ازل و ناقض و هر که آمده با از بعد بیاید در این مذهب بالاخره جان از تن امین یا سیصد تومان پول از کیسه او بیرون آمد و با پسر این ابهر که حالیه بد کتر عبدالرحیم ایادی موسوم است مسافرت کردیم

### باد کوبه و قلیس و باطوم

در باد کوبه فقط چند روزی برای ملاقات احباب ماندیم و هنوز الواح و صایای عبدالبهاء را ندیده بودیم در باد کوبه بودیم که آنها رسید و دیدیم معرکه است افساری برای اغنام درست کرده اند فوق العاده خنده دار یکجا از صفحه سوم شروع میشود وسط مطلب یعنی معلوم نیست اول و دوم شرحه چه بوده و کجا رفته در لوح دیگر وسط صفحه ده دوازده سطر حاک شده و سیاهی خط اصل هنوز در آن باقیست و بر روی لکه سیاه کلمات دیگری بخط ضیائییه مادر شوقی نوشته شده خلاصه از هماندم فهمیدم چه خبر است و معلوم شد الواح و صایا هم متناسب با سایر الواح و احکام است و اساساً معلوم شد خلافت عباس افندی والوهیت میرزا حسینعلی بلکه اصالت باب همه چنین بوده یعنی بر اثر پیدا شدن یکمده مردم چشم و گوش بسته ایست

که مولاشان آنها را اغنام خوانده و اغنام نباید بیش از این بفهمد مجلا  
بهون چون و چرا سر تا سر بهائیان سیادت شوقی افندی را مطیع شدند و ما  
از بلاد کوبه بزودی حرکت بتفلیس کردیم - فراول که من بتفلیس رفته بودم  
تقریباً هشت سال قبل از این سفر خاندان احمداف میلانی در آنجا بودند و اقلاً  
ده بیست نفری از کارکنان آنها از جمال و بقال و دلال تظاهر بی‌بهایت می  
کردند ولی در این سفر دیدم بطوری فاتحه بهائیت را خوانده اند که در  
همه تفلیس بهائی عبارت بود از دو نفر ارمنی باز نه اشان و یک نفر مشهدی محمد  
علی گنجوی چنانکه عکس ذیل شاهد میشود



۱ - آواره ۲ - دکتر ایادی ۳ - عباسقلی اصغر زاده که مرحوم پشده  
۴ - انیس ارمنی که حالیه در طهرانست و بهائی نیست ۵ - زنش که پهلوی  
آواره نشسته و آنروز هم بهائی نبود ۶ و ۷ - آسادر ارمنی و زنش ارمینک  
که نمیدانم بهائی و زننده مانده اند یا نه ۸ - مشهدی محمد علی پیر مرد گنجوی  
که این یکی گوسفند تمام عیار است .  
باری در تفلیس بسبب کسالت رفیق طریق یکماهی توقف شد و



سپس بیاطوم رفته در آنجا دزدی بمآز و نتکارنده شنیده بود که شوقی افندی برگشته باروپا و در فلسطین نیست لذا فسخ عزیمت نموده بیاد کوبه برگشت و در باد کوبه بهائیان بهر وسیله بود مرانگاهداشتند

## تیا ترهایل اف !

پوشیده نیست که هنوز عبدالبهاء زنده بود که بالشویکی روسیه قوت گرفت و در چند لوح میگوید فتنة بالشفیک (بالشویک) چنین و چنان است ولی اخیراً دید که اینها برخلاف انتظار او پیشرفتی کرده اند و دوستانش در روسیه هر روز باو داپرت میدادند که چنین و چنان شده لذا دستور داد که مبلغ بفرستند بمسکو و بمصادر امر تفهیم نمایند که ما هم بالشویک هستیم منتهی ما میخواهیم از راه مذهب اشتراکی را مجری داریم و شما از راه سیاست مجملای سید مهدی گلپایگانی همشیره زاده میرزا ابوالفضل را نامزد کردید در اینجادیونکته ناید متذکر شد اولاً چرا سید مهدی را انتخاب کردند ؟ اهل بهاء مردمان عجیبی هستند که هر کس يك هنر و نطق و قلمی نشان داده گمان میکنند بز و همیش و مرغ و خروس منسوب باو هم باید دارای همان خصائص باشند و پیوسته نظرشان بدات خاندانست فرضاً از بهاء و عبدالبهاء هنری دیده باشند یا آنها بتخیال خود هنرمندشان شناخته باشند تصور میکنند خواهر و دختر و دخترزاده و نوه و نبیره او بلکه نوکر و چاکر و خادمه او هم دارای همان خصائصند بلکه اگر يك عرب بدوی هم از بیابان عکا آمده باشد اسم عکا را که شنیدند میدوند و اگر بفهمند که او اساساً اسم بها را شنیده و نمیشناسد استعجاب میکنند زیرا باو هم خود تصور کرده اند که نور بهاء تمام اقطار عکا را گرفته بوده و نمیدانند که بهاء از ترس مردم و اخیراً از بیم رسوائی که مردم به بینندش و تقاضای بشریه را اکتل از سایر افراد در او مشاهده کنند خودش همیشه در خلوت سرا بود و اولاد خود را بسجده و مجامع مسلمین میفرستاد که نسبتی جز اسلامیت باو داده نشود ولی آن گوسفند خدا که در گوشه دنیا افتاده بود چنان افسون باو دمیده بودند که گمان میکرد عرب عکائی هم دارای نورانیت میرزای نوری است (همان نورانیت که خود میرزا هم فاقد آن بود) مجملای سید مهدی بصرف همین که خواهر زاده میرزا ابوالفضل است مشار بالبنان شده بود اگر مبلغ بنقطه مهمی میخواستند گسیل دارند سید مهدی اگر جواب معارضی بنویسند

سید مهدی حتی بر جواب کشف الحیل هم دعوتش کردند ولی نتوانست حتی قلم بدست گیرد و يك كلمه بنویسد فقط گفته بود آقایان رؤسای حکامی میگویند آواره طمع داشته و پول خواسته اولاً آن سند را بمن بدهند تا شروع کنم چون سندی نداشتند او هم ساکت ماند یکوقت هم شنیده بود که فاضل شیرازی (بوعلی سینای بابی) گفته است آواره سواد ندارد و حتی شرح امثله نتوانده است سید مهدی گفته بود در اینصورت بنیوت او باید قائل شد و مصداق سخن جمال مبارك را ( ما قرئت ما عند الناس من العلوم و ما دخلت المدارس ) در حق او باید قائل شد که شرح امثله نتوانده است و اینهمه آثار از قلم او سرزده که در محیط بهائی در سنین اخیر فقط مؤلفات و منشآت آواره مورد افتخار بهائیان بود باجزوه های درس تبلیغش حالیه هم در رد این امر کتابی در دوسه جلد نوشته که هشتاد سال است که کسی نظیر آنرا ننوشته و هنوز احباب از رئیس تاروس نتوانسته اند يك صفحه از آنرا جواب بنویسند. باری اورفت و ماهم میرویم و در در حال روحش شاد باد.

مطلب این بود که سید مهدی فقط بسبب نسبت به میرزا ابوالفضل مبلغ و مأمور مسکو شد اما نکته دیگر اینکه سیاست و پلتیک عباس افندی در همه جا بر يك رویه بود هر وقت میدید يك حرفهای تازه در دنیا نسبت بشاهی باقانونی پیدا شده تاچندی با آن مخالفت میکرد که اگر استقراری نیافت بگیرد ما آنروز چنین وچنان گفتیم و اگر قرار میگرفت فوری پرده را عوض میکرد مانند مشروطه ایران که شرح گذشت بناء بر این اصل از موقع انقلاب روسیه تا استقرار بالشویکی در ظرف دو سال اخیر هر وقت اوج بایران فرستاد بروسها بد گفته بود و بالشویک را بد خوانده بود و اگر چه بقول حاجی اصفهانی بروجردی که خودش حامل لوحی بوده است گفت این بد گوئی از بالشویک هم در لوحی بود که بایران میفرستاد و گرنه لوحی که بعشق آباد و باد کوبه میفرستاد آنقدر تعریف از بالشویک بود که همه را با خدائی خود شریک کرده بود. ولی اخیراً علاجی جز این ندیده بود که یکجتهی مرید شود لذا نوشت بعشق آباد احبای عشق آباد تهیه سفر سید مهدی به بیستند خود عبدالبهاء مسافر سفر آخرت شد و آنروزی که بنده بیاد کوبه رسیدم تازه سید مهدی هم بمسکو رسیده بود.

اکنون بیایم بر سر صحنه تیاتر مایل اف در آن ایام مبلغین بالشویکی از مسکو آمدند و در صحنه های تیاتر کنفرانس میدادند و از آن جمله شبی

در تیاتر مایل اف که مهمترین صحنه های باد کوبه است جمعیت زیادی بقدر چهار بنح هزار نفر جمع شده بود و ناطقین حضرات در رد ادیان صحبت میکردند کتیشی را هم بر انگیزته بودند بر جواب دادن ایشان تا سها قاضی نرفته باشند در این صحنه بقدر بیست نفر هم بهائی بود آقایان بهائی گریبان مرا گرفتند که چون حضرات گفته اند هر کس جواب حرفهای ما را بخواهد بدهد باو رقت و مجال میدهیم اکنون تو برو جواب بگو ! گفتم اولاً من مقدمات تهیه نکرده ام ثانیاً مترجم ندارم رفتند یکی را پیدا کردند آوردند گفتند این آقا عربی میدانند تو هم عربی میدانی بفرمای بگو و بروسی ترجمه کند خوب فکر کنید و درجه حماقت و با عصبیت بی مورد بهائی را تماشا کنید ! مختصراً هر چه خواستم شانه خالی کنم نشد و بالاخره از بین چند هزار نفر جمعیت مرا بلند کردند رفتیم پشت تریبون شروع کردم برد فلسفه داروین که مبلغ بالشویکی آنها مدرك کرده بود ولی چند جمله که گفتم فهمیدم مترجم عربی کم نیست و شاید مثلاً او با اصطلاح مصری آشناست و من با عربی عراقی با بجزای یا ایلا عربی مانعوی فصیحی است و او زبان بازاری میدانند یا بالعکس . این را از آنجا حس کردم که یکی دو دو جمله را دو دفعه و سه دفعه پرسید که (شتگول) یعنی ای شئی تقول که فارسیست اینست چه میگویی ؟ بالاخره صحبت را ناقص گذاشته عذر خواستم از ا کمال مطلب و با کمال خجلت و انفعال فرود آمدم و اگر چه جمعیت فهمید که من قصوری نداشتم و هر چه قصور بود اولاً از محرکین و تقاضا کنندگان بود که بدون تمهید مقدمه هوای تبلیغ بر سرشان افتاد ثانیاً از مترجم بود که آنچه را از عهده بر نمیآمد عهده دار شد ثالثاً نوع این کار بی اساس بود که فارسی زبانی مسائل علمی را بخواهد بفریبی بگوید و روسی زبانی (ژوزف نام) آنها بفریبی دریابد و بروسی ترجمه کند. این کار بیست که هیچ عاقلی با تهیه مقدمات هم زیر بارش نمی رود تا چه رسد بدون تمهید مقدمات. خلاصه آنها مهم نیست بلکه اهمیت در تاثیر این نطق دوسه دقیقه است زیرا من خجلم از این پیش آمد محرکین شرمنداند از من . معهدا باهمچو افتضاحی وقتیکه پس از شش ماه بعیفا رسیدم دیدم متحد المالها با طرف رفته که آواره امر مبارك را در صحنه تیاتر مایل اف بین بیست هزار نفر بالشویک ثابت کرد و همه گفتند آما و صدقنا مانمیدانستیم در میان مذاهب یکهمچو مذهب مهمی هم هست !!

شمارا بغداد کسیکه آنطور با افتضاح حرفهای خود را ناقص گذاشته  
 آنها حرفی که حتی يك کلمه و اشاره و حرف و نکته و گوشه اش بیبهایت  
 نمیخورده زیرا مردروسی فلسفه داروین میگوید ما هم اگر مجال یافته بودیم  
 فقط چند جمله داشتیم که برود فلسفه داروین و حلقهات خلقت و حلقه مفقوده  
 بین انسان و میمون ایراد کنیم اعم از اینکه صحیح باشد یا سقیم ولی نه مجال  
 صحبت شده نه يك کلمه از بیبهایت حرفی بوده معینا آقایان در متحد الممالهای  
 خود آن طور جلو دادند که ذکر شد . لذا از همانجا اروپای ندیده را  
 فهمیدم که شایعات در نفوذ امر بهاء و تبلیغات عبدالهء در غرب همه دروغ  
 و بی اساس است و همه اوراقی که در آتاپ نوشته و نشر شده مانند اوراق  
 است که در حق من نشر شده ولی باز بهتر میدیدم که بارو پاهم بروم و بچشم  
 خود حقایق را دریابم بنابراین پس از ورود باسلامبول بضیاء الله اصغر زاده  
 میلانی که در لندن بود نوشتم که میل ملاقات شما و احباب لندن را دارم  
 او هم شش هفت پیره زن بهائی نما را و اداشت بعینا نوشته که آواره را  
 برای ما بفرستید و شوقی افتندی که فرمان يك پیره زن انگلیسی را از هزار  
 فرمان خدا و لوح میرزا خدا بیشتر واجب الاطاعه میدانند پس از آنکه من  
 بعینا رسیده و خصائص وجودش را پیش از پیش شناختم بلحن غیب گوئی  
 گفت احباب اروپا مشتاق ملاقات شما شده اند و بالاخره مرا بالوح انگلیسی  
 که ترجمه اش در مجلدات قبل درج شده بارو پافرستاد و هر دم میگفت بهائی  
 در اروپا خیلی کم است ولی هر یکی بقدر هزار بلده هزار نفر اهمیت دارند!  
 باز من آواره بیچاره تصور می کردم کم است یعنی یکی دوسه ملیون  
 در میان چهارصد ملیون بیشتر بهائی نشده اند دیگر نمیدانستم که در همه  
 اروپا پنجاه نفرند و اگر افراق بگویم صد نفر که پنجاه نفرش در انگلستان  
 و پنجاه نفرش در سایر ممالک اروپا در هر مملکت ده نفر یا پنج نفرند که  
 همه یا بر اثر اشتباه کاری ایران بهائی شده اند یا اصلا بهائی نیستند و برای  
 امرار وقت سالی يك مرتبه به مجلس حضرات میروند بلکه میتوان گفت  
 حتی يك نفر بهائی بدان معنی که حضرات وانمود می کنند در جهان غرب  
 وجود ندارد!

خلاصه اولین عکس مهمی که از بهائیان در لندن گرفته ایم عکس

ذیل است .



### عکس آواره و مترجمش! لطف الله حکیم بامس هییتل و دخترش مری

این عکس با گذارش قصر هانری در هانتین کورت و حرف های موهوم این خانم در نمکدان درج شده و باز در اینجا بخاطر آمد از اینکه در اولین ملاقات میگفت دیدم کبوتری بدور سر شما پرواز میکند و فوری از آن ساطع است! چون قبلاً در اول مجلس گفته بود که دخترم مری یکمرتبه در مجلسی باولیمهد رقص کرده (راست یادروغ) من هم در جوابش گفتم آری این کبوتر که شما دیدید کبوتر الهام است! گفت چه الهام آورده بود گفتم بشارت داد که شما بار دیگر باولیمهد خواهد رقصید! بقدری از این سخن امیدوار شد که جداً مرا طرفدار گشت. غرض از عرض این چند کلمه معرفی از افکار آنگونه زنان است که اگر هزارها هم بامر بهائی توجه میکردند قیمتی نداشت تا چه رسد باینکه در همه انگلستان سی چهل نفر از آن رقم زنهای موهوم برست توجه کرده اند و همان زنهایم از کیش مسیح دست برنداشته اند و حتی آلت بازیهای سیاسی هم ممکن است باشند! اما اغنام میرزا حسین علی همین که از احبای لندن یا پاریس یا استوتگارت شنیدند گمان میکنند که اولاعده بسیاری هستند و ثانیاً تمامشان از فلاسفه و پروفیسورها و دانشمندان اروپا هستند چنانکه قبلاً خودمان

گمان میکردیم و پس از ملاقات دیدیم آنچه را که ذکر شد و مهتر از آنها عنوان ذیل است

(عبدالبهاء یا عرب فستق فروش)

در ایران پیشکازان عبدالبهاء (مانند حاجی امین و بعضی از مبلغین) میگفتند سرکار آقا در لندن بقدری طرف توجه شده که حتی اطفال گریبان مادرهای خود را میگرفته اند که ما را نزد عباس افندی بیروحتی شرحی راجع بیک مادر و بچه اش در مراسله ولی الله خان و رفته بود که از اروپا یا امریکا با یک آب و تابی نوشته بود که هر کس میتواند گمان میکرد این جذب و شور اطفال و مادرهاشان بر اثر روحانیت بوده و سرکار آقا فرضاً مظهر مسیح شناخته اند تا آنکه در لندن یک مسئله عجیبه کشف کردم که هر وقت بغض اطرم آمد حتی حالیه که آنرا مینویسم از طرفی میخندم و از طرفی دیده دام بر بی خبری اغنام و بدبختی خودمان گریه میکنند و آن اینست که جذب اطفال بر اثر عشق بفسق بوده نه چیز دیگر. زیرا بعضی از عرب های مصر و افریقا با همان مولوی و فینه که جامه افتخار عباس افندی بود (مانند کلمه افندی که لقب افتخار او بود) میروند در اروپا برای فروش فسق میشناسد و وقتی عبدالبهاء در بعضی مجامع ده بیست نفری (نه چندین هزار نفری) صحبت میکرد پاره زناپ کم کار و فقیر که برای گذراندن وقت با اطفال خود بدان مجمع میرفته اند که پس چرا از این عرب فسق برای ما نخریدی کم کم این قضیه بی پرده شده برخی اطفال در مجلس از مادر خود فسق خواسته اند و عبدالبهاء از مترجم پرسیده که چه میگویند؟ مترجم نتوانسته است روح مطلب را بافندی حالی کند گفته است فسق میخواهند آقا پول داده بغسرورفته است فسق و یکی دو پاکت شیرینی خریده در میان اطفال توزیع کرده و این سبب شده که یکوقت هم چند طفل راه بینزل او برده درپ هتل جمع شده فسق خواسته اند و گرفته اند ولی مترجم و مبلغ با اشاره آقا این را بصورت دیگر جلوه داده همه را از نفوذو تأثیر امر مبارک! قلمداد نموده باطراف نوشته که جذب آقا طوری است که حتی اطفال را مجذوب کرده سبحان الله که حبله تا چه درجه است؟ مهمترین مجالس لندن آقا مجلس کلیسای سنی همین است که در مجلدات سابق هم اشاره کردیم در آنجا منتهی دو بیست نفر پیره زن و پیره مرد و آدمهای بیکار و اطفال فسق طلب حاضر شده اند که او لافینه و مولوی و ریش سفید و گیسوان بلند

وقبا و لباده و شال کمر را تماشا کنند ثانیاً حرف های متملقانه آقا را که راجع  
باروپا و عالم مسیحیت و آزادی و غیره میزند بشنوند ثالثاً گاهی اطفالشان  
فستق و نقل گرفته ساعتی ساکت و خشنود باشند آنوقت خودش چنین  
تلگراف میکند

(عین تلگراف عبدالبها)

۱۸ رمضان ۱۳۲۹ احمدآف ساعتاً فوج فوج ملاقات میشود درستی  
تا نیل سه هزار حاضر نطق مفصل تأثیر شدید (عباس) گرچه نفس واقعه که یک  
مبلغ مذهبی از مملکتی بملکتی چنین تلگرافی بکند در نظر اهل بصیرت  
کافی است بر اینکه دانسته شود که قضیه مخلوط سیاست و پلتیک است  
زیرا شخص روحانی از چنین نظاهرات برکنار است و پس از آنکه قضیه  
مربوط سیاست شد معلوم است که هر دروغ و پلتیک را متضمن است ولی  
باز هم باور کردنی نبود که خود رئیس یک همچو دروغ واضح را تلگراف  
کند و دوستان نفر را سه هزار نفر و چند کلمه حرفهای متملقانه را نطق  
مفصل و استماع سرسری مستمعین را که پس از خروج از آن کلیسا  
نطق و ناطق را فراموش کرده اند بعنوان تأثیر شدید معرفی و نظاهر بآن کند .  
اکنون از این وادی بگذرید و دومین عکس مهم ما و احبای انگلستان  
را در براتیون بنگرید

در این عکس احبای انگلستان عبارتست از همان پیره زنی که قبه  
دنب خروسی بر سردارد و این همانست که در جلد دوم اشاره شد بر اینکه  
از برایتون لندن کاغذی نوشته ما را بمنزلش دعوت کرد و با مترجم رفتیم  
و یکشب زحمتی کشید و مجلسی بین بیست تا سی نفر فراهم کرد ولی  
تمامش تاکید میکرد که از جنبه مذهبی نگوئید و از جنبه فلسفی صحبت  
کنید لذا یکمشت فلسفه و تاریخ و قصه و حکایت گفتیم و برگشتیم و همواره  
متعیر بودم که این چه دعوتی بود و او چگونه بهائی است تا آنکه اتفاقاً  
در لندن بیک نفر برخوردیم که بهائیان او را از خود میدانند و او از ایشان  
نیست حکایت آن پیره زن را گفتم که او در مسیحیت منعیست است و معیناً  
ما را دعوت کرد این چه معنی دارد ؟ خندید و حکایتی گفت که تحت عنوان  
ذیل شناخته میشود (ملکوت بالانه عنکپوت؟) گفت ایامی که عبدالبهاء در  
لندن بود من بایکی از رفقا دیدنش رفتم اتفاقاً همین خانم آمد بمجلس  
و اولین سؤالش این بود (آیا بهاء الله رجعت مسیح بوده ؟ عبدالبهاء دو



فکر فرورفت حکه جواب بدهد اینقدر فکر کرد که یکوقت از خود بیخبر شد بنا کرد انگشت در دماغ خود فرو بردن ( این عمل نزد متمدنین قبیح است ) و بقدری این کار را تکرار کرد که رفیقم سربگوشم گذاشته گفت آقا جواب را میخواهد از ملکوت تحصیل کند یا لانه عنکبوت ؟ مرا آنقدر خنده گرفت که نتوانستم خودداری کنم از صدای خنده ام آقا دیده گشوده و من فوری از صدای خنده خود جلو گرفتم در آنوقت دانست سکوت او بیش از این مورد ندارد و مترجم کرده گفت بگو حضرت بهاءالله رجعت مسیح نیست و مسیح باید از آسمان بیاید

بلکه بهاءالله یکنفر معلمی است که برای تعلیم دادن امور اجتماعی از قبیل صلح و سلام و وحدت لسان آمده مانند فلاسفه شما . و هیچ ادعائی نداشته و حتی مذهب مسیح را ترویج کرده آن خانم که خیلی ساده لوح است از این جواب چهره اش باز و با آقا مصافحه کرده رفت و قطعاً بدانید اگر او بداند که بهاء ادعای رجعت مسیح یا الوهیت کرده حاضر نمیشود که با یکنفر بهائی سخن بگوید و چون گاهی با او گفته اند که مبلغین غلو میکنند و خود سرانه بعضی نسبتها بهاءالله میدهند این بود که از شما درخواست



میکرد که همان تعالیم را شرح دهید لاغیر گمان میکنم متن این حکایت کافی باشد برای پی بردن بدورنگی و نیرنگی که در امر بهائی موجود است و محتاج بهیچ توضیح نباشد

اما سومین عکس آواره با احبای انگلستان در صفحه بعد است که در منچستر گرفته شده و اگرچه هوا گرفته بود و عکس سیاه بیرون آمده ولی همین قدر کافی است که دانسته شود تمام بهائیان منچستر که بدین آواره آمده و عکس گرفته اند در این عکس دیده میشود و باز هم خدا میداند چندین نفر از این جمعیت مجلس اولشان بود که آمده بودند بهیستند کیست و چه میگوید چنانکه عکس خود شوقی هم با همین جمعیت و بهمین سیاهی موجود است

یعنی عده از اینها بدآ نمیدانستند بهائی مذهب است یا مسلك  
از عرب پیدا شده یا از عجم



### آواره در منچستر

اگر بخواهید روح این مجلس را هم شناسید از این جمله بشناسید که چون چند کلمه صحبت شد مردی برخاسته گفت ای و او یلامگر هندو ایران میخواهند زمین را با آسمان بچسباند که اینقدر پیغمبر بیرون میدهند؟ خدا

میداند از شنیدن این کلمه چنان شرمند شده که بزرگ خود را ضعیف گشتم و از آن بی‌عدالتی المقدور در مجالس ولو پنج نفر حاضر بود بشمر وقصه و آثار ابر گذار می‌کردم خواهید گفت مگر مجبور بودی؟ و چرا رهانه می‌کردی؟ عرض می‌کنم آری مجبور بودم و اگر همان لطف الله حکیم یهودی که از طرفی مترجم و از طرفی نگهبان من بود کاملاً بر اسرار قلبم آگاه میشد مرا بکشتن میداد. یعنی خودش این عرضه را نداشت ولی راپرت میداد و در کشتی یا حیفا یا مصر این کار صورت می‌گرفت چنانکه شرح آدم کشی ایشان در فصول گذشته گذشت و جنایات دیگرشان بعضی زعایب اختصار مذکور نگشت

### آخرین مجلس مهم

پس از چهار ماه اقامت در انگلستان موقع حرکت مجلسی مرکب از سی‌چهل نفر یار و اغیار تشکیل شد و نتیجه آن مجلس که عکس آنرا هم ذیلاً نشان خواهیم داد این شد که چون وارد حیفا شدم تمام بهائیان آنجا (که از اول سی نفر مهاجر ایرانی بوده و شاید پس از تناسل عده‌شان بشصت و هفتاد رسیده و امروز بر اثر مفاسد اخلاق شوقی بعضی از آنها برگشته‌اند مانند رحمت الله نجف آبادی و سید یحیی اصفهانی و جلیل افندی برادر عین الملک و جمعی دیگر و شاید بعد از این مدت باز عده‌شان بهمان سی نفر رسیده باشد) بمن گفتند که ما از خدمات شما در لندن آگاه شدیم و با طرف بشارت دادیم! گفتیم چه طور؟ گفتند شب حضرت غصن ممتاز ولی امر الله در مجلس فرمودند که حضرت آواره چنان علم امر الله را در لندن بلند کرده‌اند که موجبش تمام اروپا رسیده. زیرا کار بجائی کشیده که هر چه احباب مجامع بر جمعیت تشکیل داده‌اند جان بوده است برای نشستن مردم و استماع نطق آواره در تعالیم امر بهائی (بما بقول مس روز بزرگ بهائی مومنث) لهذا یک دستگاره را دیوم و تلفن بی سیم را به حضرت آواره تخصیص داده‌اند و حالا دیگر با تلفن بی سیم به مجامع ده هزار نفری و بیست هزار نفری صحبت میشود و عنقریب همه اروپا یکقطعه بهائی خواهد شد. گفتیم آری اینست عنقریب عنقریب که پنجاه سال است از زبان عبدالبهاء صادر میشد و حالا دیگر از دهان شوقی خارج میشود و شما هم فریب آن را خورده و خواهید خورد



بلی شاعر عرب گفته است .

ششنة اهر فنا من اخزم هل تلد الیة الالعیة

شوقی افندی فرزند همان عباس افندی است که یک نفر (فوژیتا) نام که مردی بود بسیار قصیر القامه بانیم خرم قد و یکپه پارک ریش بزی و چشم گرد و دماغ پهن در قیافه مردم چین و ژاپون میدانم از کجا پیدا کرده اورا درشکه چی خود کرده بود و بین مریدان خود بدو ست ژاپونی خود معرفی نموده اول شفاها و بعد کتاب پرخ اغنام خود میکشید که امر مبارک در ژاپون نفوذ پیدا کرده و فوژیتا را وامیطلعت که گاهی یک خط پنجه کلافی کشیده بمریدان او نشان دهد که این کلافه از اجبای ژاپون آمده و یک نفر پیدا نشد بگوید این دروغها این تقلبها این حیلها چیست که بکار میزنی ؟ حتی بعد از مردن فوژیتا که نفوذ امر مبارک پناه ا با جسد فوژیتا بظناک رفت یسکنفر پیدا نشد بگوید بیست سال این حقه ها را خوردیم و معلوم شد که احدی در ژاپون اسم بهائی را نشنیده تا چه رسد باینکه بدان گرویده باشد در اینصورت چرا فرزندش شوقی نکوید بلکه حضرت آواره با وادیوم تبلیغ میکند ؟

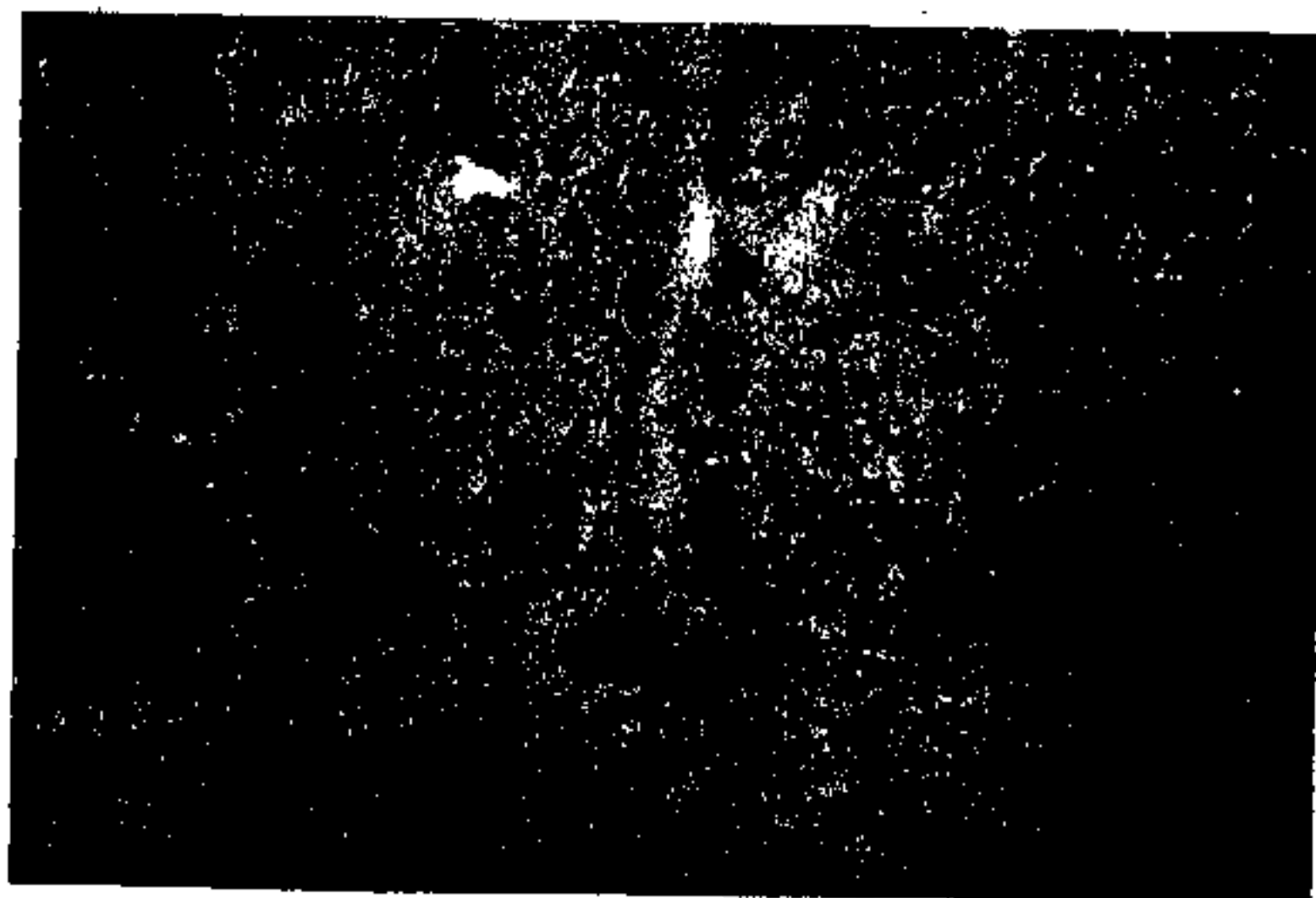
چرا ننویسد که ملکه روملیا بهائی شده چرا عارتاروت جاسوسه را با یکدسته تعلیمات خدعه آمیز بایران نفرستد و مریدان خود را سرگرم نسازد ؟ چرا در کلمات خود باز هتقریب را تکرار نکند ؟ چون می بیند آدم آنها آدم بیداری در این بساط نیست .

الا چون آ که از هر راز گشتم ز راهی کامدم من باز گشتم  
 سیر ما بقدمهای ۱۹ گانه بنامتها وحیده از اروپا بصیر آمده در مصر هم یافتیم آنچه یافتیم - خصوصا در ضمن کتاب تاریخ (کوا کب الدریه) که دری دیگر از اطلاعات باز شد و خوانستیم بطبع آن خاتمه دهم لکن مراسلات تشویق آمیز و تهدید انگیز از حیفار سید و از آنجا که گفته اند (العائن خائف) شوقی و پدر و مادر و همه و خاله اش بقرائن فهمیدند که آواره دیگر گل به مهتاب نیماله و از خوش آمد گویی اجباب بر خود نیبالد لذا پیش از اقدامات من بسی ترسیدند که اگر آواره دانسته های خود را بگوید (نه سهراب ماند نه اسفندیار) بنابراین برای جلوگیری از خرابی نغمه های غربت و کربت بلند کردند و باطراف نوشتند که بی وقایانی در کین اند یا دانایان و بینایانی گوشه نشین زنهار از آنان گوشه گیرند و کناره گیرند که همس و نفس ایشان

سم قاتل است و بنان و بیانشان زهر هلاهل ! چه این رویه دائمی ایشان بوده که چون یکی رادل بیدار شناختند نغمه مظلومیت و بعبارت واضحتر ترانه (نه نه من غریبم) را بگوش اغنام ضعیف القلب رسانند و ایشان را برقت آرزو تا مگر کسی گوش شنوا نیابد و چشم بینا نبوید و همچنان کور و کر مطیع اراده ایشان بماند

و بسط امر بدی و مرادی بیاید . اما من که گوشم بدین نغمات آشنا بود اعتراف نکردم تا بعدی که جاسوسانی چون میرزا محمود زرقانی و شخص بارجمندی و دکتری که عیالاً نامش نیبرم بر جاسوسی گماشتند ولی من بدانها اهمیت نداده گاهی دانسته را گفتم و گاهی در پرده نهفتم تا کارم تمام شد و بعینا رفته با کمال جدیت الواح و صایبارا طلبیدم و پیدر شوقی فهمانیدم که تقلبات شمارا شناخته و دل از شما پرداخته ام سپس در بیروت با اعضای محفل روحانیان صنعت بیان آورده حقایق را گفتم که اگر یکمشت دروغ و دغلی که در زیر پرده خداع و حیل مانده کشف شود بل شما بدان طرف آب است و خانه همه خراب مگر آنکه شوقی ترک هیش گویند و راه پرده پوشی گیرد یعنی هر روز بسویس نرود و با مادموازلها نرقصد و گرنه آن رقص را نقصی در پی است و این نقص را رقصی در عقب اول همه اهل محفل تصدیق کردند و آخر دودسته شده یکدسته طماع که کار کن مرکز بودند بعداً در صحت این اقوال شبهه کردند و دسته دیگر که بی طمع و وارسته بودند بر قول خود ایستادند و امضاء دادند در صفحه بعد صورت امضای ایشان که اکثریت آن محفل را ویست درج است

اینها محکم ایستادند که شوقی بی فروغ است و شایعات در معامد او دروغ بلکه اوفقط جوانی شهوت ران است و خوش گذران پول ایران را صرف ملاحی کنید و قدم در امنای زند سپس بخطی بمحفل طهران نوشتند بدین مضمون که شما مردم را اغفال نکنید و از حال شوقی و مرکز حیف اغافل نباشید که آنچه بشما مینویسند بی حقیقت است زیرا گاهی محفل مینوشت که ولی امر برای مصلحتی بطرفی غیب فرموده اند . گاهی از قول عمه اش مینوشتند که هیکل مبارک تاب تحمل مصیبت و مشاهده جای خالی آقا را نداشته سفر اختیار کرده اند اما محفل طهران که آنروز تحت ریاست شماع الله علامی و نیابت احمد یزدانی اداره میشد محض خود نمایی آن خط را که از محفل بیروت با پنج امضای مذکور صادر شده بود بعینا فرستاده صدق و



کذب مطلب را از پدر و مادر و عده شوقی استفسار کردند ؛ و جواب آمد که اینها حرف مفسدین است و مفسدین در ابتداء بتلویح و بعد که چاره را منحصر دیدند بتصریح معرفی کردند که آواره است و حتی امضای اعضای محفل بیروت را کان لم یکن انگاشتند در حالیکه عبدالبهاء ولو بعوام فریبی است میگوید اگر محفل روحانی بر قتل من امضا کند من تسلیم می‌شوم مجملات روحیات محفل بهم شناخته شده که هر محفلی خوش آمد از رؤسای مرکزی گفته ماست را سیاه ذغال را سفید بر اطبق آمال و امید آن قلمداد کند مقبول و هر محفلی حقیقت را برخلاف منفعت ایشان بیان نماید مردود است اگر چه در بدیهیات سخن رانده باشد و بهین سبب است که احمد یزدانی با عقایدی که ذیلاً بیان میشود خود را بظرفداری ایشان چسباند و تمام گفتارها و کردارهای خود را انکار نمود .

### تقلبات احمد یزدانی

خطی بمصر بمن نوشت تقریباً بدین مضمون که آیادر نظر دارید در طهران بشما گفتم شوقی قابل هیچ نیست و جوان شهوت پرست بی حقیقتی

است و شما مکدر شدید؟ اکنون بشکرید که دو ساله سه مرتبه بارویا در تقاطعی که ذکری از دین نیست سفر کرده و . . . . پس از شرح مبسوطی از این قبیل من باو جوابی نوشتم که حاصلش تردید در صحت گفتار او بود ولی گفته‌های او را بکلی انکار نکرده بودم بلکه اظهار حیرت نموده بودم یزدانی پیش خود خیال صکرده بود که شاید آواره همان مبلغ برهان تراش و کاسه گرمتر از آتش است که بود و فردا بایران آمده ما را تکفیر میکنند لهذا خط مرا بمحفل برده و گریبان چاک کرده بود که آواره پرده ولی امر را باره کرده! مختصر رشته بد آنجا کشید که پس از آنکه یکسال بود من بر ضد اساس بهائیت فریاد می‌زدم و حضرات سرپوش بر آن نهاده مانند مخالفت نیکو و صبیعی و صدها امثال ایشان که هنوز از اغنام دور دست مخفی میکنند عاقبت باصرار یزدانی در محفل طهران و تلگرافی که از خواهر عباس افندی بمحفل رسیده بود و آنهم نتیجه اصرار یزدانی بود محفل روحانی متعددالمالی صادر کرد که از آواره اجتناب باید تا بی خبری احباب بیاید!

#### فتم ماقلت

تکفیر زملاهی معمم عجیبی نیست تکفیر ز کفار مسلم مزه دارد! چون وارد طهران شدم هنوز تکفیر نامه را نشر نکرده منتظر بودند که اگر من رو بایشان بروم آن زیادی نامه را بیلعند ولی چون دیدند که حتی نگاه زیر چشمی بیک نفر از اغنام نکرده و هر چه دعوت نمودند پذیرفتند لذا پس از یک هفته تکفیر نامه شانرا منتشر کردند! با وجود این یکرفیق بهائی که دوستار بود در میدان توپ خانه مرا گفت که من بمیرم سه چهار سال قلم و زبان را از کشف اسرار نگهدار. با اینکه فهمیدم فرضش اینست که تا سه چهار سال اینقدر پریشانی بکشی و آنقدر در اطرافت هو کنیم که خودت بی‌اور کنی که معجزه شده یا از شدت پیری و ضعف و عسرت بمیری و اسرار ناگفته بماند معینا تا دو سال قسم او را ترتیب اثر داده چیزی نگفتم و توهتم و چون شرط وفای با او را انجام دادم و دولت پرتندینب قاجار هم سپری شد (همان قاجار که احمد میرزایش در سویش بوساطت اکبر شاه هندی شوقی افندی را بحضور پذیرفته شوقی زانوی احمد میرزا را بوسید و او هم عکس خودش را بشوقی داده آورد در مسافر خانه حیفاً نصب کرد و بمیریدانش می فهماند که او پای مرا بوسیده

وایمان آورده و نبیل الدوله شانرا به پیشکاری محمد حسن میرزا گماشتند) مجلا پس از آن قضایا دست بکار شدم و تا حکم شازده سال گذشته و هنوز انتظار آن دوستار رفیقم علی نشده زیرا نه دست یافته اند که معجزه از اهدام من بسازند نه خدا بایشان موافقت کرده است که طبعاً معجزه درست شود نه حالا دیگر در سن شصت سالگی از مرگ من معجزه ساخته خواهد شد و چون چنین شده شوقی که در ابتدا مینوشت (سوف تاخذہ زبانیۃ القهر) اینک عوض زبانیه قهر خودش زبان را بقهر و خشم و دشنام و ستم گشوده لوح قهریه را بتصور اینکه من از معطل و بساطشان بی خبرم برای مریدانش فرستاده ولی شاگرد خدارا که مرا در جوار سلطان عبدالحمید عثمانی و صراالدين شاه و حاج محمد کریم خان و آقا نجفی حتی عم خودش میرزا یحیی صبح ازل نشانیده و این رویه دوزان است که بر مرد گانی چون سلاطین با اقتدار که در گذشته اند یا مردمان که نامی چون آواره حمله میکنند چنانکه رو باهی با پوست شیر بازی می کرد دانشمندی گفت اگر زنده بود و چنین میکردی صحیح بود!

## عنوان پاکت حامل لوح شوقی

سپاهیان ملکوت جمهور بهائیان در اقطار و ممالک شرقیه و سروران جنود مجتهده روحانیان اعضای معارف مقدسه روحانیه و عصبه نورانیه نخبه سرداران لشکر عزم الهی (دوباره) امنای مجلله معارف روحانی مرکزی در آن صفحات علیهم آلف التحیه و الثناء طراً ملاحظه نمایند.

هر کس شبهه دارد در اینکه این عبارات بدون نقطه کم و زیاد عنوان پاکت يك لوح است بیاید تا چایی آنکه بخط علی اکبر روحانی (در همین طهران بر خلاف مقررات مملکتی) طبع شده باو نشان دهم - حالا چرا اینهمه روده درازی میکنند و اولاً بسبب بی ذوقی شوقی است که حتی بقدر يك شاگرد عادی چیزی نیاموخته ثانیاً از بس دستش تپمی است و باید چهل صفحه را بدین ترهات سیاه نماید و مطلبی ندارد لذا ناچار است باین الفاظ مقلقه که آنهم از سرمایه پدران خود گرفته صفحات را بر کند تا از صندوق امر بهره اش کم نشود ثالثاً برای تملق و چاپلوسی که رؤسا را عادت است و مرتوسین و التفت این القاب دراز بهم بافته شده



### آنگاه اصل لوح (۱) را چنین شروع میشود

ایهاالعزب الالهی روحی وما یتعلق بی لیباتکم الفداء! سالیان دراز است که آفتاب جهانتاب آمین جمال ابهی از بدو طلوعش از افق آن اقلیم پر بلا در صفحات شرق بکسوف بلایا ورزایا لانه و لا تعصی مبتلا) پس از آنکه ۴ صفحه آسمان و ریسمان هائی از این قبیل بهم بافته در صفحه ۵ میگوید.

صوت سامری (یعنی ازل) در مقاومت امر بها در ارض سر بلند شد و چون حبه رقطا ( مار خوش خط و خال ) آن ناعق اکبر بکمال تدلیسی هیکل الطف نورا را سم جفا بپشانید (چهار دشنام در یک عبارتست بایک دروغ که سم دادن ازل پیرادرش بهاء باشد!) در صفحه ششم میگویند: اریاح لواقع نقض شجرة ثابتة را از شش جهت احاطه نمود (پوشیده نیست که اریاح لواقع بادهای آبستن کننده) در مقام استعسان استعمال میشود چه بادهای بهاری را اریاح لواقع گویند چنانکه خود شوقی هم در لوح دیگری که ذیلا ذکر خواهد شد من حیث لایشعر برای فصل نوروز ذکر نموده و در آنجا هم از جهت دیگر از معنی غافل شده که در صفحه دوم از آن لوح میگوید.

در این روز فیروز و عید نوروز .. اریاح لواقع که در مدت هشتاد سال منبت شجرة مبارک که رامن جمیع الجهات احاطه نموده بود بتقدیر رب قدیر نسکین یافت و ثورت (کذا) طغیان و طوفان انقلابش فرونشست (سه غلط در یک جمله است - اول اینکه اریاح لواقع را شناخته و مخصوصاً یکمندی رکیکی از این عبارت بیرون میآید که خیلی مضحک است زیرا مراد از شجرة مبارک میرزا خدایا امر اوست اگر میرزا شجرة است منبت آن والده ماجده اش میشود و بدیهی است اریاح لواقع باید بعد از

۱. لوح یعنی سنک قبر در ابتدا که بهاء گرسنه مانده بود ( بقول خودش) یا خود را یادداشتن تسبیح مروارید و قالیچه شاه عباسی از کثرت حرص بگرسنگی میزد (بقول نیکو) پسرانش را واداشت بلوح نویسی و هر سنک قبری که مینوشتند نیم ایره بکم ویشی میگرفتند و مشهور شدند بکاتب لوح مریدان ایرانش که بیسواد بودند گمان کردند کاتب لوح و روحی بکیست و لوح را بجای یک سوره از کتاب آسمانی تلقی کردند :

هشتادسال تسکین یابد! و اگر شجره مبارک که امر میرزا است منبت آفت خود میرزا میشود و اریاح لواقع نمیدانم با او در مدت حیاتش که کمتر از هشتادسال است چه تلاقیی کرده و چگونه تسکین یافته؟ دوم آنکه ثورت در اینجا غلط است زیرا ثورت خودش بمعنی انقلاب است و ثورت انقلابش فرو نشست بی معنی است مگر بگوئیم سواد آقا زاده آنقدر کم بوده که ثورت بشاء را عوض سورت بسین استعمال کرده و مرادش سورت بوده که بمعنی شدت است همچون سورت سرما و سورت گرما و هذا هو الحق سوم آنکه مدت وزش اریاح لواقع را هشتاد سال قرار دادن از همه غلطتر و خنده دارتر است! (بعد میگوید)

و فرمان آزادی صدور یافت طوق محبوسیت از عنق عبدالبهادر ترفع شد و بگردن عبدالحمید پلید بیفتاد در صفحه ۱۶ میگوید و مرجع سواد اعظم حضرت خاتم الانبیاء در این سنوات اخیره منقلب گردید و غلامش منکوس گشت و ایت و جلالش برفت (از صفحه ۱۹ شروع میکنند بیک سلسله بیاناتی که از طرفی تعلق بزمامداران ترکیه است و از طرفی میتواند معرک فتنه باشد و از طرفی کاملا بغض شوقی با اسلام و اسلامیان ثابت میشود) قواله در این عصر که فخر اعصار و قرون است از خود ملت اسلام شخص باسلی مبعوث فرمود (نوع بیان چنین است که گویا میرزا خدا مبعوث کرده!) و از نژاد عثمانیان نفس مقتدری برانگیخت و بقوه بازویش سلسله آل عثمان را ... برانداخت و حدت اصلیه سواد اعظم ملت اسلام و الی ابد الدهر عقیم و مختل بگذاشت شرح مبین حضرت سید المرسلین را در آن سرزمین منسوخ کرد و التا و ابطال معاکم شرعیه را بر بیگانه و آشنا اعلان نمود تغییر و تبدیل منصوصات کتاب حضرت خاتم الانبیاء را جایز و مشروع شمرد و احکام جدیده مدنیة مقتبسه از عواصم ممالک فرانک بجایش تشریح و ترویج کرد قوای سیاست را از نمایندگان امت اسلام منفصل نمود و علمای رسوم رادست از وساده عزت و منصب کوتاه کرد و وفاتش را حجز و تصرف نمود و ابواب تکایا و صوامعش را بیست (تا آنجا که در صفحه ۲۱ میگوید) نظر سیاست حالیه حکومت جمهوری ترکیه در منع از تبلیغات مذهبی و قلع و قمع انجمنهای سرمایه که بعنوان ترویج مذهب بدسائس سیاسی و تحریکات خارجه تولید فتنه و آشوب داخله مشغول و مألوفند هیئت تفتیشیه ای از طرف امنای دولت تعیین گردید و بتمام قوی بر تفحص از حال و موقف بهائیان آنسامان برخواست (کذا) و امر بتوقف نمایندگان بهائی! در مدینه کبیره

و نقاط دیگر از مراکز امریه صادر کرد «در همهٔ ترکیه سی نفر بهائی نیست» و آنرا بدو اثر نظمیه جلب نمود بیوت و مساکن آن متهمین معصوم را تفتیش کرد و آثار و شریات امریه را تسلیم و لاقه امور بنمود مجلس استنطاق برپا کرد و در جلساتی چند از مقاصد و مؤسسات و مضامینات داخله و خارجهٔ بهائیان در کمال دقت مستفسر شد سپس بمحکمهٔ جنایات قضیهٔ بهائیان مراجعه شد (تا در صفحه ۲۳ که سخن را بدانجا میرساند که گویا ترکیه از ملکه رومانیا اندیشه نموده !!! پس از این ترهات گوسفند فریب میگوید و وسیله تبادل افکار کشف و بسط حقایق امریه . . . در اقلیم انگلستان گردید!

### مقصود چیست

مقصودش از تمام این خزعبلات اینست که هر چه در عالم امکان از بدء خلقت عالم تا کنون در هر جای دنیا واقع شده و بشود همه متعلق بمیرزا خدا بوده و هست بعضی از قدرت ظاهر اوست و برخی از صفای باطن! بنا بر این هر عاقلی میداند که اینگونه ترهات قابل هیچگونه اعتناء و جواب نبوده و نیست که گفته اند سنك بزرگ نشانهٔ نزدن است چه عادت فتنه خبیثه است که در مدح و قدح آنقدر مبالغه کنند که احدی آنرا قابل جواب نداند. مثلا وقتیکه دشنام نامه از همدان و کرمانشاه و باپست شهری طهران بی امضا برای نگارنده میفرستند یا بنام آقای نیکو بکتابخانه تمدن میفرستند بقدری کلمات رکیکه و احاطت است که انسان می بیند و جهأ من الوجوه قابل ابراز نیست تا چه رسد بانتشار!

همین طور در باوه گوتی هائیکه متکی بمقامات میرزا خداست آنقدر مفردات بدتر کیب و اغراقات عجیب و غریب و احاطت است که هیچ کودکی آنرا قابل جواب نمیداند. مانند اینکه اگر بکنفر کهنه دوزی بگوید که من صد هزار آفتاب تابانرا آفریده یکی را برای شما اهل زمین قرار داده بقیه را بکرات دیگر فرستاده ام همهٔ مردم آنرا حمل بر شوخی یا جنون میکنند ولی بعین این قضیه یا نظیر آن اغنام میرزا و جههٔ جدی داده در بین خودشان بصورت باور کردگی مذاکره مینمایند مگر اینکه از ارائه دادن آن بدیگران خودداری نمود، حتی المقدور الواح را از بیگانگان مخفی میدارند لذا از این وادی باید گذشت و تنها يك لوح دیگر شوقی را که در

واقع دشنام نامه ایست اول بسلاطین سلف همچون سلطان عبدالحمید و آل قاجار (همان دو سلطانی که تادیروز آنها را عادل و مقتدر میخواندند) و سپس در حق علمائی چون حاج محمد کریم خان و آقاجانی و امام جمعه اصفهان و در آخر به آواره و اقتدا کنندگان باو شطری از آن را باید ذکر کرد تا مردم بدانند اگر کلماتی خشن در مجلدات کشف العیال یافت میشود در مقابل دشنام بهائی که شوقی داده معقول ترین سخنی است که بقول مشهور نیناع روی آس یا نقطه از کلمات آن او باش نمی شود.

## لوح شوقی

(عنوان پاکت) مثلین حضرت رب البریه در بلدان (۱) و ممالک شرقیه  
اعضای مجلله محافل مقدسه روحانیه علیهم آلف التبعیه و الثناء طرأ ملاحظه  
نمایند (عربی دینی) با اماناء الرحمن بین خلیفته و صفوته فی بریته تبارک الله ربنا  
المقتدر المتجبر المتباهی البهی الابهی (۲)

### (معجزات میرزا بعقیده شوقی ۱)

۱ - در این روز فیروز و عید نوروز که جهان ترابی حله موهبت در بر نموده . . . تأثیرات حیرت بخش جلوه ربیع الهی نیز در کل آفاق باشد اشراق ظاهر و باهر (صفحه ۲) ده دوازده شهر کوچک و قریه حقیر که در هر یک ده پانزده نفر بهائی وجود دارد کل آفاق شده!

۲ - دور دور ظهور و بروز تجلیات سلطنت حی لایزال است (صفحه ۴) افسوس که این لایزال چهل و یکسال است مرده و زایل شده و همه ساله در شب هفتم نوروز مجلس عزایش را منعقد میکنند کسیکه در تولد خود میگوید (قدولد من لم یلد ولم یولد) در مرگش هم باید گفت حی لایزال مرده است!

۳ - ولوله بیت اعظمش در خطه عراق زلزله بارکان دولت و ملت انداخته (صفحه ۵) آیا میدانید مقصود چیست؟ خانه بغداد که میرزا کرایه نشین و چندی در آنجا با جارا الله دست و گریبان بوده و شش سال است

(۱) اسحق انور یهودی و ملا بهرام زردشتی بی سواد و شعبان جگری کاشی و الله قلی اردستانی و ملا ابراهیم شیرازی مثلین رب البریه اند؟  
(۲) اینهم الوهیت میرزا خدا (بهاء)؛ که هنوز مردم شبهه دارند که واقعا ادهای خدائی کرده!

مسلمین گرفته و بتصرف وقف داده‌اند و اهل بها میخواستند باز گرفته آنرا خانه کعبه خود قرار دهند ولی افسوس که تصرفات غاصبانه آن در عدلیه عراق ثابت شده و دیگر بایشان باز نمیگردد مگر چه مقتضیات در سیاست خارجی باشد که باعث چنین قانون شکنی واضح گشته آنخانه را از مسلمین بگیرد و باهل بهاء بدهد آن هم خیلی غریب بنظر میرسد و نمیدانم حضرات چرا خانه معمله هربهای طهران را کعبه خود نمیسازند ؟ ! شاید برای اینست که جایز نمیدانند پول ابرانی در خود ایران صرف شود !

باری این بود معجزه بها که ولوله در ارکان دول و ملل انداخته ؛ الحق عجب معجزه کرده ؛ گویا ولوله جان خود و پدر و جد و خواهر و برادر خود را ولوله دول و ملل شناخته ؛

۴ - سدمتین، شبهات مرتفع گردید (صفحه ۶) دلیلش هم نشر سه جلد فلسفه نیکو و دو جلد ایقاظ و چندین کتاب دیگر است ؛

۵ - علمای رسوم خصم الدائین حضرت قیوم در نتیجه تقلیب گرفتار و معافل مجلله روحانیه و اصغان ؛ شرع بدیع بر سر بر عزت و قدرت مکین و استوار (صفحه ۷) مقصد از این مبالغه و مخالطه تشفی سدر است بعلت رخاوتی که در امور علماء حاصل شده ولی مضحك است که اهل معافل روحانی را چنانشین همان آخوندها معرفی کرده است ؛

۶ - امت مسووحه یعنی در اسفل درکات قنوط ساقط . . سردار نقض در حفره ظلمانی خزیده (این يك معجزه اش مست است) زیرا امت ازل مانند امت بهاء موجودند و ناقضین همچون ثابتین سالک سبیل وجود منتهی بهائی در آباد و نجف آباد و سنگسر است و ازلی در طرق و طارو کشته بهائی در همدان و طهران و یزد زمزمه دارد و ازلی در اصفهان و کرمان و طهران - ناقض در هند و امریکا و ثابت در ایران و قفقاز و اینکه آقای نیکو عده بهائی را پنجهزار نوشته من هشت ونه الی ده هزار برای همین است که ایشان ثابتین از بهائی را که پیرو بهاء و عبدالیهابند قلمداد کرده و من ازلی و ناقض را هم که پیروان ازل و میرزا محمد علی اند بر شمرده ام پس اگر نیستند همه نیستند و اگر هستند همه هستند (والکفر ملة واحدة)

۷ - وای بر نفسی که از الواح نصحیه قلم اعلی و نعماء و آلاء این دو

رامنع ابهی رو بتافت ومیثاق غلیظ حی لایموت (۱) راواحی وموهون بشمرد (صفحه ۸) نساء و آلاء امر بهاء بولدان است ودشنام شنیدن و گاهی هم کتک خوردن و کشته شدن آنها راهم که اهل بهاء در خلوات مجری میدارند نساء نیست بلکه نکبتهاست که نظیرش در همه جا هست منتهی در اهل بها بیشتر .

۸ - شمس حقیقت که در ذروة علیین برگروه ثابتین لاینقطع مشرق بر توش بی نهایت شدید است و تأثیراتش در حقایق ممکنات بغایظ عظیم ؛ در اوحی از الواح لسان عظمت باین بیان ناطق قوله جل بیانه «ندککنز هذا اللام (۲) من لعن لویظنراقل من سم الابرہ لتندک الجبال وتصفرا الوراق وتسفی الاثمار من الالهجار وتحر الاذقان وتوجه الوجوه لهذا الملك الذى تجده على هیکل النار فى هيئة النور ومرة تشهد على هيئة الامواج فى هذا البحر المواج ومرة تشهد كالشجرة التى اسلمها ثابت فى ارض الکبرياء وارتفعت اغصانها ثم افنانها الى مقام الذى صعد عن وراء عرش عظیم (صفحه ۹) اگر نگارنده میگفت که اینها کلمات بهاء است کسی باور نمیکرد و خود بهائیان هم حاشا کرده لوح اورا مغفی مینمودند و نسبت افتراء بمن میدادند ولی خوشبختانه شوقی افندی چند فقره از کلمات بهاء را نقل کرده که بغوی مقام فهم و فصاحت و سایر شئون جد خود را معرفی مینماید ولی در نظر انام نه انعام ؛ اکنون بد نیست که این روایات ملکوتیه رامعنی کنیم ؛

میگوید يك لعن و لاجعة در این غلام (بهاء) مانند گنجی پنهان است که اگر کمتر از سوسوزن آن بروز کند کوهها از هم میپاشد و بر گهازرد میشود و میوه ها میریزد و زنده داناها سرازیر میشود و همه صورتها توجه میکنند باین پادشاه ( اینهم دعوی سلطنت ) که او را بر هیکل آتش می بینی در هیئت نور ( یا کجور ! ) و بکبرتبه هم او را خواهی دید بر شکل موجها در این دریای مواج و مرتبه دیگر هم او را خواهی مشاهده کرد مانند درختی

---

۱ - این میثاق غلیظ متناسب با آن حی لایموت است ؛ زیرا غلیظ قابل بقا نیست همچون ابر غلیظی که از ریح عقیم متلاشی گردد پس این معنی لایموت که مرده است عجب نیست بلکه این میثاق غلیظ معو شدنی باقی گذاشته باشد ؛

۲ - میرزا خدا در صدموقع برای قومش بیشتر خود را غلام خوانده خصوصاً در الواح زیر جلی که بنام سلاطین نوشته .

که ریشه‌اش در زمین خدائی پایدار شده و شاخهای کوچک و بزرگش بلند شده است آن مقامی که از پشت عرش بالا رفته است در حالتیکه جای دیگر هیکل خود را عرش خوانده !

۹ - سهام مفرین و طعن مشرکین و دسائس مغلین آت هیکل العطف اعزاعلا ( کذا ) را آنی فارغ و آسوده نگذاشت و از اجرای نوایا و مقاصد مقدسه‌اش «ظاهراً» مانع و حائل شد ایام پر تلاطم حیاتش بی پایان رسید و در انظار متجبین آمال دیرینه‌اش در عرصه شهود جلوه ننمود (صفحه ۱۱) خیلی جای افسوس است که آن حی لایموت ! ایام حیاتش بی پایان رسید و آن سلطان مقتدری که بسر سوزنی از لحن و لجه‌اش آنهمه انقلابات در عالم کون ظاهر میشد بآمال دیرینه خود نرسید ! ! !

۱۰ - در توقیعی از توقیعات آن طلعت نوار (سید باب) که یافتنار سلطان ایران (محمد شاه) اصل توقیع دروغ است و سید باب توقیعی بشاه ایران (نوشته) در آن زندان نازل این کلمات در باب مدون و مسطور «الاننی انارکن من کلمة الاولى (دعوی ارکن رابعی است که بدان خود داشته) التي من عرفها عرف کسل حق و بدخل فی کسل خیر... قد جعل الله کسل مفاتیح الرضوان فی بینه و کل مفاتیح النیران فی شمالی... انا النقطة التي ذوت بها من ذوت واننی انا وجه الله الذی لایموت و نوره الذی لایفوت... قسم بسید اکبر اگر بدانی در چه محل ساکن هستم اول کسیکه بر من رحم خواهد کرد حضرتت می بود در وسط کوه قلعه ایست در آن قلعه از مرحمت آن حضرت ساکن هستم و اهل آن منحصراً است بدون نفر مستحفظ و چهارسک حال تصور فرما چه میگردد (صفحه ۱۴) باز افسوس است که سید باب باینکه خود را وجه الله الذی لایموت میخواند هم مردم نتوانست خود را از معاشرت سگهانجات دهد

۱۱ - سیلطان مفرور ایران که در آن ایام براریکه ظلم جالس... چنان تصور نمود بسین شاهرش شجرة لا شرقیة ولا غربیة (دومی دروغ است) را از ریشه برانداخت... غافل از آنکه آن رجفه کبری و زندان بلا نتیجه‌اش ظهور تباشیر (۱) اولیه عصر اعظم ابهی شد (تباشیر برای صحیح

---

۱ - تباشیر طلوع صبحگاهان را گویند و با کلمه عصر تناسبی ندارد زیرا عصر که در اینجا بجای قرن اولیه استعمال شده هیچ مناسبتی با کلمه تباشیر ندارد مگر بگوئیم فقط دفع حرارت شوقی میکنند !

مناسبترا از عصر است)

۱۲ - جمال الهی موعود نقطه اولی «تا از ایها چه بگویند» قباب از رخ بیفکنند و جبرئیل امیر !! با بشارت کبری بین جدران آن سخن مظلوم «سیاه چال طهران» نزول یافت (صفحه ۱۷) تا دبروز جبرئیل را منکر بودند و قلم اعلی را بجای او منصوب کرده میگفتند جبرئیل موهوم است ولی امروز شوقی جبرئیل را آورده است بین جدران «چهار دیوار» سیاه چال در بر بهاء نشانده ! و گویا فراموش کرده که نزول جبرئیل مستلزم نبوت بهاء میشود و او برای اینکه آیه کریمه «خاتم النبیین» مکذوب نشود قدم فرائر نهاده دعوی الوهیت کرده آیات لقاء را شاهد خود قرار داده تا از نبوت و جبرئیل آزاد گردد و اینک شوقی او را جبرکی با جبرئیل مدم کرده !

۱۳ - (از جبرئیل عجیبت سرافیل است که میگوید) چون اسرافیل حیات روح جدیدی در کالبد حزب مظلوم ! بدید و امت مقهور مایوس متشتت را عزیز دو جهان کرد و گریم انیم (حاج محمد کریم خان) از نهب این قیام انگشت حیرت بدندان بگیرفت و شاه غدار (ناصرالدین شاه)

از آثار این نهضت جدیده بمبوت و جیرات شد چه مطابق است این وقوعات عجیبه و حوادث غریبه با حدیث نبوی که شرح آن در فتوحات مکیه شیخ ابن العربی (کذا) مذکور و مسطور است «و یقتلون کلهم الا واحد منهم ینزل فی مرج عکافی العادیه الالیهه التي جعلها الله مائدة السباع و الطیور و الهوام (صفحه ۲۱) پوشیده نماید که اخباری در فصل عکا و اشارات مهمه است که ابدأ مربوط باین قضیه نیست و این یکی از مقالات عجیبه حضرات است که این حیل را خود بهای کار زده هر جای نشین او نیز واحد بعد واحد این مقاله را تکرار مینماید. اصل قضیه راجع بجنگهای صلیبی است که مرکز مهم آن فلسطین و قلعه عکا بوده و آنچه اخبار راجع بقدم خلیل و کرمل و عکا هست و کلاحاکی از آنست که در اسلام حوادث خونین در ارض فلسطین حادث شده آن ارض بقدم مجاهدین اسلامی و دماء مطهره ایشان مبارک میگردد و حتی عبارت یقتلون کلهم در حق بهائیان مصداق ندارد و مائده سباع و طیور و هوام بنفع ایشان نیست زیرا احدی از آنها را در عکا نکشته اند و در خارج عکا هم کشته نشده اند پس حادثه راجع بیکدسته از شهدای اسلام است که بعضی در خارج و برخی در داخل عکا کشته شده از



گوشت ایشان مانده بر ای سباع و طینوز و هوام آنجا فراهم شد هذا حق لاریب  
فنه وما بعد الحق الا الضلال! و معلوم شد که دلالت این حدیث هم چون مبہوت شدن  
شاه و ائیم پایه اش بر آنست

۱۴ - قل قد جاء الالب و کمل و ما وعدتم به قی ملکوت السر قد اخذ الابرار  
ارض العجاز و حرکت نسمة الوصال تفول یاری المتعال العمدم بما احببتمی نفختت  
و صلك بعد الذی امانتی هجرک ظوبی لمن اقبل الیک و ویل للمرضین انار  
جبل الطور من اشراق الظهور و قال تدو جدت عرفک یا اله من السموات  
والارضین (صفحه ۲۴) خوب است این کلمات بها را نیز که حفید بلیدش شاهد  
آورده برای مسلمین و کلیبیان و مسیحیان معنی کنیم تا بر فضیلت خدا  
صاحب آگاه شوند - قطع نظر از اغلاط لفظی یک همچو قلع بزرگی  
را مرتکب شده میگوید - بگو پدر آسمانی مسیح (خدا) آمد و آنچه بشما  
وعدہ داده شده بود در ملکوت خدا کاملاً شد خوشی زمین حجاز را فرا  
گرفت و نسیم وصل آنرا بحرکت آورده میگوید ای خدای بلند مرتبه حمد  
ترا که زنده کرد مرا بوی وصال تو بعد از آنکه هجر تو مرا میرانده بود  
خوشا بآنکه رو بتو آمد و وادی بر آنها که روز از تو گرد آیدند! کوه طور  
از نور ظهور (یا کجور ظهور) روشن شد او گفت بوی ترا یافتم ای خدای آسمان  
و زمین! در اینجا هم باید بگوئیم که بوی خدای نور و کجور را (نه خدای  
آسمان و زمین) جز میرزا حسین جارا الله کسی نیافته بود پس معجزه  
ناقص است!

معجزه ۱۵ - یا سرمه جن - علام اولیہ اش پدید گرید قوله غزیانه  
سوف ینخرج الله می اکمام القدره ابادی القوه والغلبه و ینصرن الغلام و ینظہرن الارض  
من دنس کل مشرک مردود و یقومن علی الامر و یفتحن البلاد باسمی المقتدر القیوم  
و یدخلن خلال الدیار و یا خذر عبهم حکم العباد هذا من بطش الله ان  
بطشه شدید !!

حالا به بینیم این معجزه یا سرمه جن در کجای دنیا پدید شده میگوید  
بها گفته است که عنقریب از آستینهای قدرت دستهای قوت و غلبه بیرون  
آید و این غلام (بها) را یاری کنند و زمین را از لوث وجود هر مشرک  
(یعنی آنانی که میرزا بخدائی شناخته اند) پاک کنند و قیام کنند بر امر  
(بهائی) و بلاد را بنام مقتدر من (بهاء) فتح نمایند و در هر شهری وارد شده  
ترس ایشان همه مردم را فرا گیرد این از غضب خداست و غضب او شدید

است! (صفحه ۲۹) اینجا دیگر باید افنام را مخاطب کرد و گفت اگر شما گوسفند نبودید اقلاً این جملات را فهمیده و بر تیس احمق ابله بدتر از گوساله خود تذکر میدادید که ای ابله نادان اقلاً مانند پدرانت بسین و سوف برگذار کن نه اینکه بگویی (علائم اولیه اش پدیدار گردید) ای ابله احمق کی این علائم ظاهر شده که مریدان تودر بلاد وارد شوند و بنام پدر تو فتوحات کنند و رعب ایشان در دلها بیفتد؟ گویا حرفهای حقی که در (فلسفه نیکو و کشف الحیل) درج شده و او آنها را دشنام میداند آنها را افواج منصوره بهاء و ایادی قدرت و قوت خود تصور نموده و جسارتی که ملل در مقاومت بایشان بقوه برهان یافته اند آنها را سپاه فاتح تصور کرده یا گمان نموده که چون این مقدمات را چید قلب آواره و رفقایش مانند گوسفندان اوضاع و رقیق شده بوهم خواهند افتاد غافل از این «که عنقا را بلند است آشیانه!»

آری همین گمان را نموده و گرنه هیچ سفیه لایعلم این ترهات را بقالب نمیزند و نتیجه را از هرز گیهای ذیل نمیگیرد

۱۶ ای احبای الهی آواره مردود چون ناقض حسود (۱) و کریم عنود حاج محمد کریم خان و عن وراثتم کلاب الارض کلها (نیکو و صبیعی و شهاب و رهبر و صالح و ملازاده و نصیر الله سیرجانی و شرقیان و شهید زاده و علی زاده و غنی و سرآزدانی و پرتوی و حاجی اصفهانی و مازندرانی و مشکین و چهره رحمت الله و سیدی بچی و فلاح و جلیل «در ارض مقصود» و عباس و مرتضی و روح الله بتدبیب و بینش فارس و حکیم لاهیجان و چندین از فاضل باقراف (با خوف) و عطا و شرق و عبدالله و شالوم از یهود ترسو و صد فریدنی و علیم الاسلام و علوی از آخوند خصلتان شکم پرست که یکروز موافقت و یکروز مخالف وارد شیر و خدا بخش و فریدون یزدی از زردشتیان برگشته و کثیر من المثالهم) چنان تصور نمودند که ایجاد انقلاب و احدلث فتن و اضطراب و ترویج شقاق و نفاق سدره آلیه را از اشراق! باز دارد (متأسفانه نه اشراق برای سدره صحیح است نه این نفوس ایجاد انقلاب و ترویج نفاق کرده اند بلکه در حق سدره اشراقی قائل نبوده و از انقلاب و نفاقی که موحد آن خود

(۱) کلمه حسود که در حق میرزا محمد علی استعمال مینمایند خیلی معنی دارد یعنی فرضاً ما جمعی را خر کرده ایم و چرا حسد میورزد هر کس دیگر هم مخالف شد گمان میکنند حسد ورزیده و حال آنکه چنین نیست

شوقی و اجدادش بوده و هستند جزو گیری نموده فقط مردم را بدلیل بیدار کرده اند) و ماء ملح اجاج زفیرو لهیبش را بیفرد غافل از اینکه انقلاب بنفسه معدآئین نازنین است (مادام که گوسفندان معنی انقلاب را نفهمند و آئین نازنین را از مرام و همین تمیز ندهند و پت گلبن را از حصین حصین نشناسد و وطنین ذباب را از نغمه هندلیت باز ننداند چنین است)

۱۷ - ای برادران و خواهران روحانی (تملیق است) قدری تفکر نمائید و در حوادث این سنین اخیر تفرس فرمائید که بعد از افول کوكب میثاق آن کاذب لعین و فاجر مهین (گویا مقصودش ولی امر مجهول است چه طوفان عظیمی برپا نمود و چه هجوم عنیفی بر مؤسسات و مقدسات شرع بهاء کرد (صفحه ۱۳)) (گرچه مقدساتی در سوسیتة بهاء نیست ولی الحق شوقی افندی که حتی در الواح و صایا قلم برده و حقه زده اعمالش هجوم عنیفی بود بر امر بهاء) برده حیاء آن سفیه مجنون بالمره بدرید و برای شجره بهتانی نماید که وارد نیارود (راستی بد کرد زیرا این سفیه مجنون (شوقی) که نت کرد کسی بر تقلبات او آگاه نمیشود و سیئات اعمال او را نمی بیند و از «کفر و افکار» های او حطام نمیگردد و این کار سفهاء و مجاین است که همه مردم را کور و کرانگارند) بهتانی نماید که وارد نیاروند تمام قوی بر قلع و قمع و تحقیر و تزییف آئین مقدس برخواست «کتاب» و بنشاط و امید زائد الوصف کوس انقراض آئینه امرخی لایموت را بر ملا بگوئید گفته حتی لایموت لقدمات! بدشمنان داخل و خارج پیوست و چون رقصاء (مار - کتابه از امام جمعه اصفهان) زهر جفا بهامیان امر بهاء بچشانید (عجبا تا کتون گمان میکردم ولی امر مصنوعی را میگوید زیرا اعمال و اقوال او بود که آئین غیر مقدس بهار تفضیح کرد و هر کس بر انقراض آن مطمئن شد ولی در عبارت اخیرش چنین بر میآید که دیگری را میگوید و شاید خصائص وجود خود بما نسبت میدهد ما ذلله زیرا من سمی عبدالبهائم و اگر چنین جسارتی کند مانند اینست که عبدالبهاء را لعین و پلید و فاجر و پلید و ابلیس و مزبله شیطان گفته باشد و گمان ندارم چنین جسارتی کند و اگر منظورش این باشد خودش اول کافر با امر بهاء و جسور بی حیاء در حق پدر خود «عبدالبهاء» خواهد بود چه آن زن بزرگوار! با کمال صداقت و بی خیالی آواره را سمی سامی و هم شان گرامی خود خوانده چنانکه لوحش را خواندید میفرماید (ای سمی عبدالبهاء تو عبدالحسیبی

ومن عبدالبهاء این هر دو بکمنوان است و این عنوان (آیت) تقدیس در ملکوت رحمان - بلکه همشانی یا آیتی را هم اعتراف کرده) حالا ببینیم شوقی دیگر چه میگوید؟ میگوید - تیغ بجزگر گاه فدائیان اسم اعظم زد و سیول دموع از عیون سگان ملا علی جاری کرد - راستی در این عبارت شبهه کردیم که مقصودش چیست و کیست؟ یعنی ندانم کست که تیغ بجزگر فدائیات اسم اعظم زده؛ پیرا من اسم اعظم ندیده ام تا تیغ زنده‌اش را بشناسم؛ من ابدأ سگان ملا علی را نمیشناسم تا به بنم کسی دموع عیون از آنها جاری کرده باشد؟ عجباً سگان ملا علی کیانند و چگونه دموع از عیون آنها جاری میشود گمان دارم شوقی در ادای این کلمات بحال خود نبوده و البته بر مست و معنون حرجی نیست - بعد میگوید حزب بهاءقاومت نمودند (این را باید از حافظ الصلح هم‌دانی و یک بهودی کرمانشاه و چند مراسله به امضاء و یک مهله مصری برسد تا معلوم شود که مقاومت کرده و بهره نبرده‌اند با اصلا مقاومت نکرده‌اند؟) و اعتنائی بر ترهات و اجنب و اکاذب و هزات و لذات آن ابلس بر تلبیس نکردند (آری این را چه ادا دادیم؟ اگر اعتنا کرده بودند اقلامیر رسیدند که آقای شوقی شما اگر مالک مدارس شده اید که آرزو را بنام خود ثبت می‌رسانید؟ اگر اعتنا کرده بودند اقلامیر رسیدند چه شد که بسر بلا فصل بهاء وارث نیست و شما که سه پشت یا دو پشت گشته اید وارث شده‌اید؟

۱۸ - آنچه را آن سباحان بحر بلا درمه طین اعلی متجاوز از هشتاد سال است در طلب و انتظارش گمان و نالانند از پس برده قضا نمودار شد.. تعجب و اویلا از منار و مقاعد علمای سوء مرتفع گشت (صفحه ۳۲)

الحق حقیق منتهی درجه است که شوقی گمان نموده است محدود شدن ارباب عیال اسلام را معو و بهائیت را صعو خواهد کرد عجب سهوی است که کسی صعو و معو دانشناسد نداند که این محدودیت حاکی از کمال قدرت دولت و انتظام امور ملت است تا هر بیسوادی خود سری نکند و حق بر مقر خود جای گیرد و کارها باهشروا گذار شود

بعد از این کلمات جمله هائی است که کاملاً معرک فساد و موجودات نام است و ما بتکرار آن جسارت نکرده همین قدر میگوئیم ای شوقی بلید اینقدر بدان که امروزه ایران چون ایران دوره قاجار نیست که شما بتوانید هر رنگ و نیرنگ بکار زنید کسی هم حاجت بتمجید شما ندارد شما اگر

تمجید میکردند خوب بود تا احمد رفیقان زنده بود تمجید کنید و قلم و زبان را زیاد کاری نگه دارید حالا دیگر کار از این حرفها گذشته و همه کس تندبند شمارا شناخته . درخاتمه برای اینکه عدد معجزات لوح هم بنورده بالغ شده باشد میگوئیم که میگوید

۱۹ - اگر چنانچه در مستقل ایام ناهقی دیگر بنده آمد و میاهو و عربده جدید بینداخت هر اسان مگردید ! (این جمله را در لوح بابیهای مراغه هم راجع بجناب میرزا صالح که برگشته بود گفته و از آنجا که میدانند حماقت و شهوت زانی خود شوقی هر روز یکی را خواهد برانگیخت بر مخالفت لهند از ایندم غیب گوئی آغاز کرده تا چون ندائی بلند شد گوسفندان بی شعورش که بدین رویه عادت دارند آنرا بیاد هم بیارند و بگویند آقا غیب گفته است !

### خاتمه لوح

اکنون باید بر ثبوت و استقامت و تعاون و تعاضد بیفزائیم «پول بدهید» و بقدر مقدور بکوشیم تا در این چند روز حیات بقیه بخدمتی «پول» که لایق آن آستان است موفق گردیم «پول» خدمتی لایق تراز پول در آستان نیست ! «صفحه ۳۵» حالیا ای خوانندگان کشف العیل بس است زیرا شما خسته شدید ما هم از مزخرف گفتن و نقل مزخرف کردن خسته شدیم اگر بهره ببرید از این کتاب تا این حد کافیست اگر هم بی بهره مانند بددیری است که کافی بوده و آنچه در این کتاب و سایر کتبی که از مطالعه بن سرزده باز کسی بخواهد بیانی شود یا شبهه کند که شاید يك خبری است برویم به بینیم چه میگویند ! مختار است و هر کس در عقائد خود آزاد است ما آنچه را آنگونه بودیم برای کسان تقدیم کردیم و اینک کشف العیل بیان میرسد

آیتی «آواره سابق»

چاپخانه پارس جوان  
تلفن ۷۲۰۲

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)